

سرمقاله

تشکل و تسلیح، راه پیشروی

جنبش توده ای ست!

برای خلاصی از اهریمنان تا بن دندان مسلح حاکم هیچ راهی جز متتشکل کردن و تسلیح توده ها وجود ندارد و قدم اول این راه مسلح شدن در هسته های مبارزاتی و آغاز اعمال قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی دشمن می باشد. سرمایه داران دزد و فاسد حاکم و رژیم جمهوری اسلامی فاقد کمترین پایگاه توده ای در میان مردم هستند و تنها نقطه قوت آنها برخورداری از قدرت آتش و سرکوب با اتکاء به نیروهای سرکوبگر است. تجربه حکومت ننگین شاه و ۴۲ سال حاکمیت رژیم و تجربه جنبشهای بزرگ توده ای سالهای اخیر نشان داده که این رژیم که از حمایت کامل امپریالیستها برخوردار است، نه با خواست اصلاحات، نه با نافرمانی و مقاومت مدنی، نه با اعتصاب، و نه با قیام خود بخودی توده ای یکباره سقوط نخواهد کرد. برای سرنگونی رژیم و رسیدن به آزادی، تنها راه، مسلح شدن در برابر ضد انقلاب تا بن دندان مسلح و بر پای یک جنگ انقلابی توده ای در مقابل سرمایه داران و رژیمشان می باشد و جز این هیچ راه دیگری وجود نداشته و نخواهد داشت ... صفحه ۲

تجربه نشان می دهد که کارگران و دیگر توده های ستم دیده ایران تنها با ایجاد **تشکل های مسلح** و دست زدن به **جنگ چریکی** می توانند به مصاف دشمنان خود بروند.

آنها با تداوم یک **مبارزه مسلحانه انقلابی** در مسیری هرچند طولانی می توانند به تدریج توازن قوا را به نفع خود تغییر داده و بالاخره پیروزی خود بر دشمنان شان را تضمین نمایند.

این راه اصلی مبارزه می باشد و مبارزات مردم ما در اشکال مختلف که تاکنون جریان داشته است، می تواند با تداوم خود در خدمت به ثمر رساندن این راه اصلی قرار گیرد.

رفیق اشرف دهقانی

شرایط و چشم اندازهای بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم

(مصاحبه با رفیق فربرز سنجر)

... جمهوری اسلامی به مثابه رژیمی وابسته به امپریالیسم که وظیفه حفاظت از نظام سرمایه داری وابسته را بر عهده داره از روز تولدش تا حالا همچون هر رژیم دیگری دارای تضاد ها و جناح های درونی خودش بوده و می باشد. جناح هایی که در مورد نقش دولت در اقتصاد و شیوه سرکوب مبارزات مردم با هم اختلافات قابل توجهی داشته و خواهند داشت. در حالیکه برخی خواهان دخالت هر چه بیشتر دولت در اقتصاد و افزایش سرعت این روند هستند برخی هم خواهان تخفیف این دخالت و به قول خودشان کوچک تر کردن دولت می باشند. در این سالها به بهانه کوچک کردن نقش دولت شاهد بوده ایم که چگونه تحت نام خصوصی سازی، اموال و دارائی های دولتی را آماج چپاول خودشون قرار داده اند. بنابراین تا در واقعیت چنین جناح های مختلفی در میان طبقه حاکم وجود داره این بحث یک دست شدن رژیم معنا ندارد. البته روشنیه که با دست بالا پیدا کردن هر بخش بطور طبیعی طرفداران آن بخش در دوره ای دست باز تری در چپاول پیدا خواهند کرد....

صفحه ۶

نقدی بر نظرات بیژن جزنی

کالبدشکافی یک دیدگاه (بخش پایانی)

... کلمات "وابسته" و "کمپرادور" در نزد جزنی بار واقعی خود را حمل نمی کنند و می بینیم که با حذف کلمه ای وابسته و کمپرادور از جملات جزنی تغییری در مفهومی که وی می خواهد القاء کند به وجود نمی آید. در نتیجه ما در برخورد جزنی به امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور با مجموعه مناسباتی روبرو هستیم که مبنای آن نه سلطه ی یکی بر دیگری، بلکه نوعی همکاریست، نوعی تقسیم کار، نوعی بده بستان بین دو نیروی مستقل است که در ارتباط با هم قرار گرفته اند. همانطور که می بینیم در اینجا نیز برخورد جزنی به جامعه ی ایران، برخوردی ژورنالیستی-دانشگاهی به جهان تحت سلطه و سلطه ی امپریالیستیست.....

صفحه ۱۶

گفتگوی پیام فدایی با رفیق

سنجر در باره روزهای منتهی به

قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات

چریکهای فدایی خلق ایران (۷)

... در آن مقطع در شرایط هرج و مرج حاکم بر جامعه که هنوز امکان کار علنی با همه دشواری هایش وجود داشت، نیرو های طرفدار خط انقلابی با هواداران آن سازمان در مکانهایی که قاعدتا هواداران جمع می شدند در ارتباط روزانه بودند. با توجه به این واقعیت، یک سری از دروغ ها و تحریفات سازمان مذکور در مورد مصاحبه فوراً به گوش ما می رسید. در همین رابطه بود که رفیق صبوری مقاله "نگاهی به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی" را نوشت...

صفحه ۹

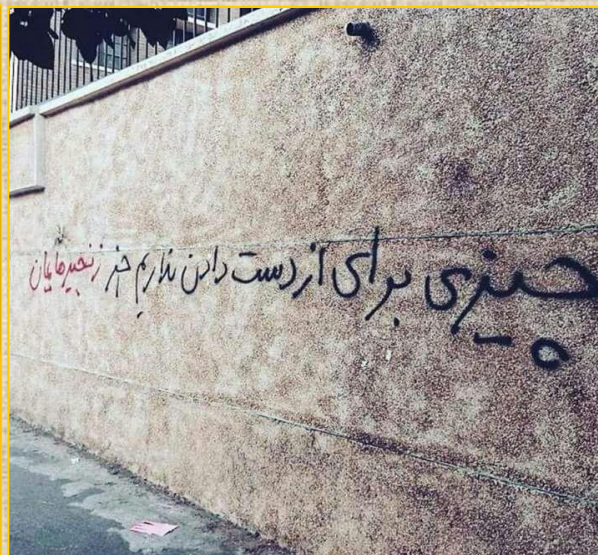
در صفحات دیگر

- پیروز باد اعتصاب سراسری کارگران ۵
- در دفاع از خواست برحق مردم محروم خوزستان ۱۰
- صهیونیسم و خلق فلسطین ۲۰
- قوانین اسلامی، ستمی مضاعف
- بر حق و حقوق زنان ۲۲
- گزارش آکسیونهای فعالین سازمان در صفحات ۱۵، ۲۳ و ۲۴

تشکل و تسلیح. راه پیشروی جنبش توده ای ست!



ما زن و مرد جنگیم.
بجنگ تا بجنگیم.....!



گوشه ای از بن بست بزرگ پیشروی گردانندگان نظام و اربابان و حامیان جهانی آنها در مقابل خواست تغییر و انقلاب توده ها در ایران را به نمایش می گذارد.

در ورای تمامی این جوششهای مبارزاتی، این نیاز به دگرگونی و انقلاب اجتماعی علیه کلیت مناسبات ارتجاعی سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران است که هر روز از یک گوشهٔ این مملکت، از خانه و کارخانه و محیط کار و مدرسه گرفته، تا کوه و دریا و محیط زیست و در و دیوار فریاد می کشد و نابودی اهریمنان جمهوری اسلامی را نوید می دهد. این بار اما، این خوزستان تشنه و خلق محروم عرب است که برای حق آب و نان، جلودار جنبش آزادی بخش مردم ما علیه جمهوری اسلامی و سرمایه داران رذل حاکم شده است.

در توضیح دلایل شرایط موجود باید گفت که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل این که رژیمی سر تا پا وابسته و نوکر امپریالیستها و مدافع منافع آنها و سرمایه داران داخلی می باشد، همانگونه که تاکنون نشان داده به دلیل ماهیت ضد خلقی خود نه می خواهد و نه می تواند کوچکترین گامی در جهت پاسخ به کوچکترین خواستههای توده های به جان آمده بردارد. در نتیجه در مقابله با موج کنونی جنبش توده ای، جمهوری اسلامی راهی جز خونریزی بیشتر، آنهم به امید سرکوب مبارزات مردمی در جلوی خود ندارد. اما یکی از پارادوکسهای شرایط کنونی درست در همین نقطه قرار دارد. سرکوب همیشه به نتایج مورد نظر، یعنی حفظ شرایط دلخواه رژیم آنهم به طور دائمی منجر نخواهد شد. روند

اند و با وجود دادن (حداقل ۶ کشته تا زمان نگارش این مطلب) و صدها زخمی و به رغم بازداشت های وسیع، با خون خود پرچم نابودی جمهوری اسلامی را رنگین تر ساخته اند و از شرف و هستی خویش در مقابل دزدان و استثمارگران حاکم و اربابانشان دفاع می کنند. در این حال مردم سراسر کشور ما چشم به مصاف خواهران و برادران هم سرنوشت خویش در این خطه، علیه دشمن مشترک دوخته و با هر آنچه که می توانند به حمایت از آنان برخاسته اند. بستن جاده ها و مبادی ورود و خروج برخی شهرها توسط توده های تحت ستم در استانهای مجاور با هدف اخلال در حرکت و گسیل نیروهای سرکوب به خوزستان و تظاهرات و دیوارنویسی در آذربایجان و تهران و ... نمودهایی از این همبستگی مبارزاتی را به نمایش می گذارند. این توده های آگاه و مبارز با این حرکات ستایش برانگیز خویش در آن واحد، تحرکات ضد انقلابی پان ایرانیست های شوونیست وابسته به حکومت و دار و دسته های ناسیونالیستی مرتجع برای تفرقه افکنی در مبارزه با دشمن مشترک را نقش بر آب می سازند.

از سوی دیگر، گسترش همبستگی مردمی در سراسر کشور با اعتصاب و مطالبات کارگران، فریادهای پشتیبانی مردم آذربایجان و کردستان و سیستان و تهران از مطالبهٔ آب و زمین و ... توسط توده های رنج دیده خوزستان تشنه، گسترش شعارنویسی با مضمون مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر دیکتاتور و زنده باد انقلاب در نقاط مختلف کشور و جنبشهای اعتراضی اقشار دیگر که هر روز با تجمع و تظاهرات در گوشه ای از تهران و شهرهای بزرگ و کوچک، آزادی و حق حیات و معاش خود را فریاد می زنند،

جامعه تحت سلطه ما به رغم شرایط فاجعه بار ناشی از حیات در زیر فضای خفقان بار و استیلا یکی از وحشی ترین و عریانترین دیکتاتورهای سرمایه داران زالو صفت، بار دیگر در حال نفس کشیدن است. اما از میان دود و آتش خشم و صغیر گلوله ها و سرکوب و بگیر و ببند و بوی خونی که دژخیمان حاکم در خیابانها و کوچه های خوزستان بر زمین ریخته اند، این عطر شکوفه های آزادی و پایان عمر جمهوری اسلامی به دست توده های به پا خاسته است که مشام هر انسان و نیروی آزادیخواه را انباشته می سازد و بر سنگینی وظایف تاریخی آنان برای کمک به خیزش گرسنگان تاکید می ورزد.

انفجار عظیم و گسترده جنبش توده ای در شهرهای خوزستان به پیشگامی خلق عرب، با فریاد آب، زمین، انقلاب و نابودی نظام، تداوم اعتصابات وسیع کارگران به جان آمده در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی، فریاد های شورانگیز "مرگ بر جمهوری اسلامی" در تهران و ... نوید دهندهٔ یک طوفان جدید است که در آن صفوف ارتش گرسنگان و پا برهنگان، با وجود پراکندگی، بار دیگر با مارش دلیرانهٔ خود در ده ها شهر و روستای کشور، مستقیماً و بی هیچ توهمی به دشمنانشان، کل ساختار پوسیده و منحل نظام استثمارگرانه حاکم و سگ پاسبان آن یعنی رژیم وابسته جمهوری اسلامی را به چالش کشیده اند.

اکنون حدود یک هفته است که در کوچه ها و خیابانهای شهرهای خوزستان جوانان آگاه و مبارز خلق عرب و دیگر توده های خوزستان، به ویژه زنان دلیر در تداوم اعتراض به پامال نمودن حق زندگی و کار در مقابل خودروهای ارتشی و سپاهی و مزدوران تا بن دندان مسلح رژیم ایستاده

تشکل و رهبری جنبش مردمی در مقابل دشمن می کوشند. در این پیکار توجه به دو نکته اساسی و تلاش برای تبلیغ و ترویج و آگاهگری در میان توده های به میدان آمده در رابطه با این دو نکته، شرط پیشرفت و گسترش مبارزات کنونی ست.

نخست آن که این واقعیت دانسته و مورد تبلیغ قرار گیرد که مسبب شرایط کنونی حاکمیت یک مشت "آخوند احمق" و "مرتجع" که گویا از ۱۴۰۰ سال پیش به طور ناگهانی ظهور یافته و سکان نظام سرمایه داری ایران را به دست گرفته و فجایع کنونی را به علت "عقب ماندگی" و "اعتقادات مذهبی" خود موجد شده اند، نیست. امروز، این دیگر یک حقیقت ثابت شده است که عروج دار و دسته خمینی و اساسا پروژه جمهوری اسلامی با هدف سرکوب انقلاب مردم و حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران، نتیجه توافقات امپریالیستی بود که به طور مشخص در کنفرانس گوادلوپ قطعیت یافت و پس از آنکه حفظ رژیم شاه توسط امپریالیستها در مقابل امواج انقلاب امکان ناپذیر شد، جمهوری اسلامی در خلاء ناشی از وجود یک رهبری انقلابی بر جنبش توده ها تحمیل شد.

اما جدا از این حقیقت، باید توجه کنیم که **در چهل و دو سال گذشته تحت نظر مستقیم امپریالیستها توسط همین رژیم هزاران میلیارد دلار از درآمدها و ثروتهای این مملکت یا به جیب بزرگترین انحصارات نفتی و نظامی و صنعتی آنها رفته و یا در کانالهای مورد نظر امپریالیستها صرف تداوم و توسعه سلطه امپریالیسم در منطقه شده است. آتش افروزی در ۸ سال جنگ بی نتیجه و فرسایشی با عراق که بیلیون ها دلار را به جیب امپریالیستها و سرمایه داران زالو صفت داخلی ریخت و مردم ایران - وعراق- را به خاک سپاه نشاند، پیشبرد ارتجاعی ترین و ضد انقلابی ترین سیاستهای امپریالیستی در پروژه "بنیادگرایی اسلامی" در منطقه به نفع صهیونیستها و امپریالیستها در خاورمیانه و شمال آفریقا، ماجراجویی های اتمی ای که پروژه اش با هدایت خود امپریالیستها و در راستای سیاست بحران سازی و سود بردن از منافع اقتصادی بیکران آن به راه افتاد و تا امروز صد ها میلیارد دلار از درآمدها و ثروتهای عمومی مردم ایران در تور آن ریخته شده، تداوم پیشبرد سیاستهای غارتگرانه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای گسترش به اصطلاح اقتصاد بازار آزاد و حذف سوبسیدها به نفع سرمایه داران که در چند مرحله هر بار میلیونها تن از کارگران و توده های فقیر را به مرداب فقر و فلاکت پرتاب و سفره آنها را کوچک و کوچکتر نموده، اجرای سیاست همان**

تحمیل این حجم از فقر و گرسنگی و بیکاری و گرانی و گورخوابی و فرزند فروشی و هزاران بلایای غیر قابل توصیف دیگر بر کرده مردم و در همان حال حفاظت از چنین مناسبات کثیفی به نفع یک مشت سرمایه دار داخلی و خارجی آن هم با اتکاء به سرکوب و شکنجه و زندان و اعدام و ... تنها بر خشم و نفرت و انگیزه و قاطعیت استثمارشوندگانی افزوده است که هر بار که به پا می خیزند با شعارهای رادیکالتر و اقدامات قاطعانه تر مبارزاتی به میدان می آیند و هر چه بیشتر به طور طبیعی به ضرورت متشکل شدن و اعمال قهر انقلابی علیه دشمنانشان پی می برند. بدون شک در این مسیر، توده های خشمگین و آگاه، مسببین وضع فاجعه بار حیات و هستی خویش را به بیرحمانه ترین وضعی به سزای اعمال تبهکارانه خویش خواهند رساند.

عواقب این مساله یعنی امکان انقلاب ابراز نگرانی می کنند. (نشریه لوموند فرانسه) و یا در فضای مجازی گزارشاتی به نقل از همین نوع مدیا در آمریکا منتشر می گردد که در آنها از تردید بالاترین مقامات سیاسی و نظامی (ارتش و سپاه ضدخلقی) در مورد جواب دادن سرکوب و "شدت عمل" در مقابله با موج اخیر صحبت می شود. نکته قابل توجه این است که سران رژیم از این که این "شورش تنها یک پوسته پیاز با مسلح شدن فاصله دارد" احساس وحشت می کنند.

حقایق برشمرده در فوق نشان دهنده آن هستند که مبارزات توده ها به رغم هر کمی و کاستی چگونه بر روحیه و وضعیت دشمنانشان تاثیر می گذارد و گردانندگان نظام تا چه حد از این مبارزات و شورشهای مردمی در هراس هستند. چرا که می دانند از دل همین شورش هاست که امکان ایجاد تشکل های انقلابی و مسلح به وجود می آید، تشکل های سیاسی- نظامی ای که جواب گلوله دشمن را با گلوله می دهند و راه سازماندهی مسلح توده ها برای به ثمر رساندن یک جنگ توده ای را می پیمایند. چنین است که این حقایق بر ضرورت ارتقاء جنبشهای قهرآمیز کنونی به سطحی بالاتر به منظور مقابله با رژیم حاکم تأکید می کنند.

در این شکی نیست که شرایط کنونی یعنی ورود توده عظیمی از کارگران و توده های به جان آمده با خواست نابودی رژیم جمهوری اسلامی به صحنه مبارزه و درگیری مستقیم، بی هراس و شجاعانه آنها با رژیم و ماشین سرکوبش، وظایف مبارزاتی بزرگی را بر دوش نیروهای آزادیخواه جامعه به ویژه جوانان آگاه و پیشرو می گذارد که در خیابانها در صفوف مقدم در جلوی ماشین سرکوب رژیم ایستاده اند و برای ایجاد هماهنگی و

جنبشهای اعتراضی توده ها از سال ۸۸ تاکنون در جریان حداقل ۳ خیزش توده ای بزرگ این حقیقت را به اثبات رسانده است که توده های مبارز ما با دستمایه قرار دادن تجارب اخذ شده از جنبش های خود هر بار با آگاهی بیشتر و با پتانسیل مبارزاتی بالاتری قدم به صحنه مبارزه می گذارند و در جریان همین کوششها و حرکت ها، شرایط ایجاد تشکل های مبارزاتی را هموار می سازند.

واقعیت این است که تضادهای مرگبار توده های جان به لب رسیده ما با رژیم جمهوری اسلامی به مثابه حافظ منافع سرمایه داران استثمارگر خارجی و داخلی هر روز شدت بیشتری به خود می گیرد؛ و این رژیم در طی ۴۲ سال تنها با اعمال ظلم و ستم، سرکوب مطلق کارگران، دهقانان و اقشار زحمتکش، به صلابه کشیدن نیمی از جامعه یعنی زنان، و نابود کردن زندگی چند نسل از جوانان، سرکوب و به خاک و خون کشیدن خلقهای تحت ستم و اقلیتهای مذهبی و ... خود را سرپا نگاه داشته است. اما این روند نمی توانست و نمی تواند معضلات هیچ رژیم ضد خلقی ای را حل کند و بقای آن را تا ابد امکان پذیر سازد. برعکس، استفاده از زور ضد انقلابی و سرکوب جدا از تاثیرات محتمل آنی، همانگونه که شاهدیم به طور گریز ناپذیر بر درجه خشم، پتانسیل مبارزاتی و قدرت و قاطعیت توده های سرکوب شونده علیه سرکوب کنندگانشان اضافه نموده و خواهد ساخت. تحمیل این حجم از فقر و گرسنگی و بیکاری و گرانی و گورخوابی و فرزند فروشی و هزاران بلایای غیر قابل توصیف دیگر بر کرده مردم و در همان حال حفاظت از چنین مناسبات کثیفی به نفع یک مشت سرمایه دار داخلی و خارجی آن هم با اتکاء به سرکوب و شکنجه و زندان و اعدام و ... تنها بر خشم و نفرت و انگیزه و قاطعیت استثمارشوندگانی افزوده است که هر بار که به پا می خیزند با شعارهای رادیکالتر و اقدامات قاطعانه تر مبارزاتی به میدان می آیند و هر چه بیشتر به طور طبیعی به ضرورت متشکل شدن و اعمال قهر انقلابی علیه دشمنانشان پی می برند. بدون شک در این مسیر، توده های خشمگین و آگاه، مسببین وضع فاجعه بار حیات و هستی خویش را به بیرحمانه ترین وضعی به سزای اعمال تبهکارانه خویش خواهند رساند.

اکنون در "مدیای" رسمی که یکی از ابزارهای تحلیل و سنجش اوضاع و ارزیابی سیاستهای قدرتهای امپریالیستی ذینفع در ایران است، گزارشاتی در مورد بحران ایران و جمهوری اسلامی به چاپ می رسند که در آن ناظران با مشاهده روحیه توده های به پا خاسته و وضع رژیم رسوای جمهوری اسلامی مطرح می کنند که در ایران "خشم" مردمی جای "ترس" از حکومت را گرفته است و نسبت به

کرده اند، تجربه حکومت ننگین شاه و تجربه ۴۲ سال حاکمیت سرکوبگرانه جمهوری اسلامی و تجربه چندین جنبش بزرگ توده ای در سالهای اخیر نشان داده که این رژیم که از حمایت کامل امپریالیستها برخوردار است، نه با خواست اصلاحات، نه با نافرمانی و مقاومت مدنی، نه با اعتصاب، و نه با قیام خود به خودی توده ای یکباره سقوط نخواهد کرد. برای سرنگونی رژیم و رسیدن به آزادی، تنها راه، مسلح شدن در برابر ضد انقلاب تا بن دندان مسلح و بر پایی یک جنگ انقلابی توده ای در مقابل سرمایه داران حاکم و رژیمشان می باشد و جز این هیچ راه دیگری وجود نداشته و نخواهد داشت. پس وظیفه مهم دیگر، تبلیغ و ترویج این حقیقت و تلاش برای کمک به سازماندهی مسلح توده ها در این مقطع در مقابل دشمنانشان است و این وظیفه ای ست که با تمام سنگینی بر دوش جوانان آگاه و نیروهای پیشرو و انقلابی در داخل ایران می باشد.

جوانان مبارز باید با استفاده از تجارب جنبش مسلحانه دهه ۵۰ و بویژه تجارب چریکهای فدایی خلق ایران، با استفاده از تجارب جنبش خلق کرد و با مطالعه و تحلیل مشخص از شرایط کنونی، گرد هم آیند و با ایجاد هسته های مسلح مخفی، خود را متشکل و به سازماندهی عملیات مسلحانه و جنگ پارتیزانی با نیروی سرکوب رژیم پردازند. این راهی ست که خود واقعیات جاری در خیابانهای شهرهای خوزستان و تهران و ... در مقابل مردم ما گذاشته و بارها موجب سردادن شعار "وای به روزی که مسلح شویم" در جنبشهای اخیر شده است. این آغاز راهی ست که به آزادی ختم خواهد شد و تمام تلاش دشمنان مردم ما نیز بر جلوگیری از گام گذاردن جوانان در چنین راهی متمرکز شده است؛ چرا که حرکت در این جهت نیروی بسیار بزرگی از جامعه را آزاد و در این مسیر روان خواهد ساخت. در این مسیر جمهوری اسلامی با همه قدرت مسلح خود به هیچ رو قادر نخواهد بود که به همان راحتی ای که یک اعتصاب دلیرانه و مسالمت آمیز کارگران و با تجمع مسالمت آمیز توده ای را وحشیانه و بدون پرداخت هزینه ای زیاد سرکوب می کند، گروه های مسلح و مخفی را نیز سرکوب نماید.

برای در هم شکستن دیکتاتوری حاکم و ارتش و سپاه ضد خلقی آن، باید ارتش خلقی تشکیل داد. پس با شعار "تشکل، تسلیح، اتحاد، مبارزه، پیروزی" باید در این راه قدم گذارد. این شرط پیشروی جنبش توده ها در مبارزه برای برانداختن سلطه جهانی جمهوری اسلامی و اربابان جهانی اش در ایران و شرط تضمین پیروزی در چنین مبارزه ای ست.

جوانان مبارز باید با استفاده از تجارب جنبش مسلحانه دهه ۵۰ و بویژه تجارب چریکهای فدایی خلق ایران، با استفاده از تجارب جنبش خلق کرد و با مطالعه و تحلیل مشخص از شرایط کنونی، گرد هم آیند و با ایجاد هسته های مسلح مخفی، خود را متشکل و به سازماندهی عملیات مسلحانه و جنگ پارتیزانی با نیروی سرکوب رژیم پردازند. این راهی ست که خود واقعیات جاری در خیابانهای شهرهای خوزستان و تهران و ... در مقابل مردم ما گذاشته و بارها موجب سردادن شعار "وای به روزی که مسلح شویم" در جنبشهای اخیر شده است. این آغاز راهی ست که به آزادی ختم خواهد شد و تمام تلاش دشمنان مردم ما نیز بر جلوگیری از گام گذاردن جوانان در چنین راهی متمرکز شده است.

نجات کشتی بحران زده جمهوری اسلامی ست. به موازات این سیاست عملی یعنی رساندن آذوقه به ماشین سرکوب جمهوری اسلامی برای ریختن خون توده های تشنه و گرسنه، امپریالیستهای اهریمن صفت به طور سیستماتیک مشغول تبلیغ برای ارائه بسته بندی های فاسد "رهبری" به مردم به جان آمده جویای انقلاب هستند و در هیات این یا آن اصلاح طلب رسوا و ورشکسته سابق در داخل و خارج و یا پس مانده های رژیم نوکر صفت پیشین، "رهبرانی" را در ویرترین تبلیغات فریبکارانه خود عرضه می کنند و می کوشند همچون زمان انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ انرژی تاریخی و دگرگون کننده توده ها را در زیر پرچم این یا آن چهره ریاکار "اپوزیسیون" و در واقع نوکر این یا آن جناح سرمایه داران بین المللی و دشمنان شناخته شده مردم ما، کانالیزه کرده و به هرز ببرند.

اینها حقایقی ست که باید به توده های به جان آمده و جویای تغییر و آزادی در ارتباط با دشمنان اصلی و سیاستهای آن ها توضیح داده شوند.

نکته دوم و مهمتر در شرایط فعلی این است که همانطور که تجربه ۴۲ سال حاکمیت ترور و خفقان و سرکوب جمهوری اسلامی نشان داده، برای خلاصی از اهریمنان تا بن دندان مسلح حاکم هیچ راهی جز متتشکل کردن و تسلیح توده ها وجود ندارد و قدم اول این راه مسلح شدن در هسته های مبارزاتی و آغاز اعمال قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی دشمن می باشد. سرمایه داران دزد و فاسد حاکم و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی فاقد کمترین پایگاه توده ای در میان مردم به جان آمده هستند و تنها نقطه قوت آنها برخورداری از قدرت آتش و سرکوب با اتکاء به ارتش، سپاه و نیروهای سرکوبگر است. همانطور که چریکهای فدایی خلق ایران بارها تاکید

نهادهای بین المللی در از بین بردن قانون کار که طبقه کارگر ایران را عملاً به برده های ارزان قیمت سرمایه داران سودجو تبدیل نموده، "آزادی سازی" قیمت سوخت و انرژی که نتیجه اش سوزاندن ریشه حیات توده های رنجبر شده و باعث کسب جوایز رسوا از همان نهادهای غارتگر بین المللی توسط سران جمهوری اسلامی گشته، همه موارد این لیست بی پایان، دلایل ریشه ای به وجود آمدن وضعیت مرکبار کنونی و تداوم آن هستند. به واقع در ورای عبا و عمامه آخوندها و رژیم آنها، این دستار غارتگر و اهریمنی امپریالیستهای شرق و غرب ست که خون کارگران زحمتکششان را مکیده و توده های تحت ستم ما را به چنین روزی انداخته اند. اگر توجه کنیم که تمامی مصائب موجود نظیر فقر و بیماری و گرانی و تورم و محرومیت در اشکال مختلف در رژیم سیاسی پیش از جمهوری اسلامی نیز -البته در ابعاد متفاوت- وجود داشتند بدون آنکه حکومت "آخوندی" بر سر کار باشد، آنگاه به نقش عامل اصلی فجایع موجود که همان تحت سلطه امپریالیسم قرار داشتن جامعه ایران و سود جوئی سرمایه داران خارجی و داخلی است را بهتر می توانیم درک نماییم.

در نتیجه، جوانان آگاه و مبارز باید با توضیح حقایق فوق، سمت اصلی مبارزه را به سوی دشمن اصلی یعنی امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران متوجه سازند و چهره دشمنان اصلی مردم ما را به آنها نشان دهند. صد البته که در جریان مبارزه با دشمن اصلی، اولین مانع پیشروی مردم ما رژیم خونخوار و وابسته جمهوری اسلامی و تمام دار و دسته های درونی آن می باشند که حیات هر یک از آنها با هزاران ریسمان مرئی و نامرئی به امپریالیستها گره خورده و تا همین لحظه همیشه در مقابل جنبش انقلابی و توده ها از حمایت کامل اربابان جهانی شان برخوردار بوده اند.

نگاهی به برخورد قدرتهای فریبکار امپریالیستی با مضاف جاری بین خلق و ضد خلق در ایران روشننگر آن است که این قدرتها در زیر لوای تبلیغات پوچ علیه جمهوری اسلامی و اظهار به اصطلاح همدردی با جنبش آزادیخواهان مردم ما، در عمل، از هیچ کاری برای جلوگیری از انقلاب و تحکیم و بقای جمهوری اسلامی علیه کارگران و توده های محروم خودداری نکرده اند. در همین رویدادهای اخیر نیز به رغم جاری بودن وسیعترین اعتصابات کارگری و شدیدترین جنبشهای توده ای علیه جمهوری اسلامی، آنها با خست تمام از انعکاس درست و واقعی این رویدادها اجتناب کرده و در عوض پس از انتصاب ریپسی قاتل و جلاد، دولت آمریکا مشغول آزاد سازی دارایی های ایران در کره جنوبی و هند و تزریق مالی برای



پیروز باد اعتصاب سراسری کارگران

پالایشگاه های نفت و گاز و پتروشیمی

در روزهای اخیر، موج جدیدی از اعتصابات کارگری، پالایشگاه های نفت و گاز و پتروشیمی ها را فراگرفته است. کارگران پیمانی در این مراکز تولیدی با دست کشیدن از کار، اعلام کردند که به سطح نازل حقوق ها و کاهش هر روزه قدرت خرید خود و عدم اجرای وعده های داده شده، شدیداً معترض اند. آنها با اعلام اینکه اعتصابشان یک "اعتصاب خطاری" یک هفته ای است، اعلام کردند که در صورت عدم رسیدگی به مطالباتشان، در نهم تیر ماه به همکاران رسمی خود در شرکت نفت که از پیش اعلام کرده اند در نهم تیر اعتصاب خواهند کرد، می پیوندند.

کارگران اعتصابی می گویند دستمزد هیچ کارگر شاغلی در شرکت نفت نباید کمتر از ۱۲ میلیون تومان باشد. در شرایط تشدید فقر و گرانی و تورم و گرسنگی، آنها خواهان آن هستند که دستمزدها فوراً افزایش یابد و به نسبتی که قیمت اجناس افزایش می یابد سطح مزد کارگران نیز باید بالا برود.

در طی چند روز تداوم این حرکت، کارگران شرکت های بسیاری در همبستگی با این اعتصاب با اعلام خواسته های مشابه به اعتصاب برخاسته اند و هر روز تعداد بیشتری از کارگران گرسنه به جان آمده از ظلم های سرمایه داران و رژیم حافظ آنان، در شهرهای مختلف به این حرکت می پیوندند. به این ترتیب در عمل، یک اعتصاب سراسری در این حوزه تولید در حال شکل گرفتن است. از کارگران شرکت پتروشیمی "جهان پارس" و کارگران "شرکت سینا پالایش قشم" گرفته تا کارگران اورهال "پالایشگاه نفت تهران" و کارگران "پالایشگاه تندگویان" و پتروشیمی دماوند و کارگران مخازن نفتی "کوه مبارک" جاسک و ... همچنین کارگران تعداد زیادی شرکت های دیگر تاکنون به اعتصاب پیوسته اند.

در ادامه روند اعلام پیوستن کارگران شرکت های دیگر به این اعتصاب، روز سه شنبه یکم تیرماه نیز اعلام شد که کارگران پیمانی و پروژه ای فاز اختر واقع در فاز ۱۳ عسلویه به اعتصاب سراسری کارگران نفت پیوستند. همچنین از پیوستن کارگران شرکت "جهان پارس" در صنایع نیروگاهی به اعتصاب سراسری کارگران نفت خبر رسیده است. از طرف دیگر مشاهده کلیپ هایی که در فضای مجازی منتشر شده نشان می دهد که از روز سه شنبه اول تیرماه، کارگران در مجتمع های صنعتی از جمله در تهران، کنگان، بهبهان، گچساران، بوشهر، آبادان و اصفهان فعالیت خود را متوقف کردند تا همراه با این کارگران اعتصابی، خواهان رسیدگی به مطالبات بر حششان شوند.

شکی نیست که در مقابله با کارگران، کارفرما های استثمارگر و دولت مدافع آنان نیز بیکار ننشسته اند و در پاسخ به حرکت همبسته و اعتصاب سراسری کارگران شریف و زحمتکش، دست به تعرض دیگری علیه کارگران زده و از جمله اقدام به اخراج کارگران کردند. اخراج فله ای ۷۰۰ کارگر پالایشگاه نفت تهران در اول تیر ماه، از جمله این اقدامات ضد کارگری می باشد. اما خود این واقعیت به روشنی نشان می دهد که کارگران پیمانی، چرا از فقدان امنیت شغلی خود نگران اند. کارفرمائی که کارگر را به خاطر اعتراض به دستمزد های نازلی که به موقع هم پرداخت نمی شود، بیشمارانه از کار بیکار می کند، نشان می دهد که به دلیل ماهیت استثمارگرانه خود نه تنها برای زندگی و حقوق کارگر کمترین اهمیتی قائل نیست، بلکه با تکیه بر ارتش انبوه ذخیره کار در جامعه و با برخورداری از حمایت کامل رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، اینچنین با هر اعتراض کارگری به مقابله بر می خیزد.

یکی از خواسته های برجسته دیگر کارگران اعتصابی، توقف "امنیتی" کردن محیط های کار می باشد. در حالیکه از نظر کارگران، حق اعتراض و داشتن تشکل های مستقل کارگری در زمره حقوق بدیهی آنهاست، اما سرمایه داران حاکم و ایادیشان از این لحاظ برای کارگر هیچ حقی قائل نیستند. در عوض، آنان با اتکاء به قدرت دولتی و ایجاد محیط امنیتی در محل کار کارگران با استفاده از ارگان هایی نظیر حراست و به طور کلی با تکیه بر نیرو های سرکوب عریض و طویل رژیم حاکم، از سازمانیابی کارگران جلوگیری کرده و صدای اعتراض آنها را در گلو خفه می کنند. این یک واقعیت بزرگ و برجسته است که مقابله با آن به عنوان یک خواست، در مطالبات کارگران اعتصابی مطرح شده و بیانگر آن است که کارگران آگاه در تجربه زندگی خود و جامعه متوجه این واقعیت هستند که دیکتاتوری حاکم چگونه با اعمال قهر و "امنیتی" ساختن محیط های کار می کوشد تا از اعتراضات کارگری و تلاش برای سازمان یابی کارگران علیه نظام حاکم جلوگیری کند و جلوی رشد و ارتقای مبارزات کارگران و سراسری شدن آنها را با توسل به حربه هایی نظیر اخراج کارگران بگیرد. این نکته بسیار مهمی است که در عین حال به روشنفکران مدافع طبقه کارگر ایران یادآور می شود که آنچه این طبقه به آن نیاز دارد نشان دادن راهی واقعاً انقلابی پیش پای اوست که نه تنها باعث بهبود شرایط زندگی آنان گردد، بلکه به رهائی کل طبقه از قید سرمایه بینجامد.

با توجه به یورش هر روزه سرمایه داران به دسترنج کارگران و غوطه ور کردن آنها در فقر و فلاکت و اعتراضات وقفه ناپذیر کارگران به همه این حق کشی ها مدتهاست که شاهد رشد و گسترش اعتراضات کارگری در سراسر کشور بوده ایم؛ اعتراضاتی که با وجود فداکاری ها و از خود گذشتگی های توصیف ناپذیر کارگران برای کسب حداقل حقوق انسانی و طبیعی شان مانند تامین نان، کار مسکن و آزادی، پاسخی جز تعقیب و پیگرد، خشونت و شلاق و دستگیری و اخراج و شکنجه و زندان و مرگ نگرفته اند. واقعیتی که اثبات گر این امر می باشد که کارگران ما ضمن تداوم چنین اعتراضات و اعتصابات، راهی جز در پیش گرفتن یک مبارزه مسلحانه سازماندهی شده که باید توسط پیشروان طبقه کارگر پی ریزی گردد، در مقابل خود ندارند. چریکهای فدائی خلق ایران ضمن حمایت کامل از اعتصابات کارگران پیمانی واحدهای نفت و گاز و پتروشیمی و دیگر اعتصابات کارگری در همبستگی با این کارگران، ضمن تأکید بر این که بدون سرنگونی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی امکان تحقق واقعی خواستها و مطالبات کارگران وجود ندارد، یادآور می شوند که دست زدن اعتصاب و برپائی تجمعات اعتراضی و به طور کلی دست زدن به اشکال گوناگون مبارزه، در راه سرنگونی این رژیم مدافع و حافظ سرمایه داران اکیداً لازم و ضروری می باشد، اما راه اصلی مبارزه همانا مبارزه مسلحانه توده ای است که در حال حاضر با تشکیل گروه های سیاسی - نظامی و جنگ چریکی آغاز می شود. بدون تردید همه اشکال گوناگون مبارزه در خدمت تقویت جریان این مبارزه قرار گرفته و می تواند پیروزی کارگران و دست یابی آنان به نان و کار و مسکن در جامعه ای آزاد را تضمین نماید.

مرگ بر سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران!

جمهوری اسلامی دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران،

نابود باید گردد!

دروغ بر کارگران مبارز و آگاه ایران!

پیروز باد رزم دلاورانه طبقه کارگر ایران علیه

سرمایه داران خارجی و داخلی!

چریکهای فدائی خلق ایران

سوم تیر ۱۴۰۰، برابر با ۲۴ جون ۲۰۲۱

جمهوری اسلامی به عنوان "انتخاب اصلح" تعیین شده و به وزارت کشور هم دستور داده می شود که نام وی را به عنوان برنده این نمایش اعلام کند. مردمی که اصلا رای نداده باشند هم هیچ برای این رژیم مهم نیست. چون اون برای خودش آمار سازی می کند. یکی از وظایف وزارت کشور اینه که آمار سازی بکنه تا به وسیله این آمار ها نشان بدهد که جمهوری اسلامی دارای پایگاه مردمی و در نتیجه مشروعیت مردمی است. اگر بخوایم خیلی خلاصه پاسخ پرسش شما را بدهم باید بگویم که در زیر سلطه جمهوری اسلامی و دیکتاتوری عریاننش چیزی به نام انتخابات آزاد وجود نداشته و ندارد و همه این نمایشات مضحکه های مهندسی شده ایست که نامی جز انتصابات نمی شود بر آنها نهاد.

پرسش: با توجه به توضیحاتی که دادید نمایش ۲۸ خرداد را شما چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ: ببینید این مضحکه نیز خارج از قاعده ای که گفتم نبود و نمی توانست باشد. سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی طوری سازمان یافته یعنی طوری سازمانش داده اند که هیچ جایی برای رای مردم و ابراز آزاد اراده توده ها در آن وجود ندارد. این سیستم کاملا در جهت مصالح و اوامر ولی فقیه یعنی راس دیکتاتوری حاکم شکل گرفته. در جریان این مضحکه، یعنی سیزدهمین دوره "انتخابات" ریاست جمهوری هم از میان کسانی که کاندید شدند شورای نگهبان صلاحیت همه را مردود اعلام کرد و تنها به ۷ نفر اجازه شرکت در انتخابات داد که بیشتر آنها هم در واقع همان نقش کاندیدا به قول خودشان "پوششی" را داشتند. از این عده معدود هم، یک تعدادی قبل از انتخابات کنار کشیدند و از ۲ نفری هم که به مرحله رای گیری رسیدند کاندید اصلح یعنی ابراهیم رئیسی به عنوان رئیس جمهور اعلام شد. اما برجستگی این بار و این انتصابات اخیر در عکس العمل مردم بود که از قبل از این نمایش با جسارت اعلام می کردند رای نخواهند داد؛ و یا با صراحت می گفتند حتی جلوی دوربین های تلویزیون که "رای بی رای". به این ترتیب تحریم گسترده و میلیونی توده های ستمدیده یکبار دیگه نشان داد که اکثریت مردم ما خواهان خلاصی از شر جمهوری اسلامی هستند یعنی اینکه سرنوشتی این رژیم ضد مردمی با همه دار و دسته های درونیش را خواهان اند. تحریم مردمی نمایش جمهوری اسلامی آن قدر کسرتده بود که حتی وزارت کشور "ولی فقیه" هم وقتی برای طبیعی جلوه دادن این انتصابات حکومتی با چند برابر کردن تعداد شرکت کنندگان در این مضحکه، یک آماری ارائه داد قادر نشد طبق معمول از شرکت ۸۰ یا ۷۰ درصدی مردم سخن بگو و آمار شرکت کنندگان را ۴۸/۸ درصد اعلام

شرایط و چشم اندازهای بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم

(مصاحبه با رفیق فربرز سنجرى)



سلامتی آرزو کنم. همچنین درود بفرستم به همه مردم مبارز و آگاهی که رفیق تبلیغات رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی را نخوردند و با عدم شرکت در مضحکه انتخاباتی جمهوری اسلامی، مشقت محکمی زدند بر دهان ولی فقیه ارتجاع حاکم یعنی خامنه ای جنایتکار.

در پاسخ به پرسش شما باید تاکید کنم که هیچ انسان مبارز و آگاهی مضحکه جمهوری اسلامی را انتخابات تصور نمی کنه و نکرده و آنرا با چنین اسمی نمی نامد. می دانیم که انتخابات یعنی حق انتخاب داشتن. در حالیکه جمهوری اسلامی نزدیک به ۴۳ ساله که این حق را با توسل به سرکوب و دار و شکنجه از مردم ما سلب کرده است. از همان رفرا ۱۲ فروردین سال ۵۸ که با وقاحت تمام از مردمی که با انقلاب خودشون بساط رژیم جنایتکار سلطنت را برچیده بودند سوال می کردند که سلطنت را می خواهید یا جمهوری اسلامی؛ یعنی رژیمی که هیچ چیزش روشن نبود و بعد هم با اینکه میلیونها نفر در این رفرا ۹۸ درصد مردم به جمهوری اسلامی رای داده اند، تا امروز که شورای نگهبان، شورای نگهبان ارتجاع از میان همه کاندیدا ها چند نفر را انتخاب می کنه که حتما هم باید برای ریاست جمهوری مرد باشند و معتقد به اسلام، ولایت مطلقه فقیه و قانون اساسی این رژیم باشند؛ هیچ موردی نبوده که به مردم حق ابراز آزاد اراده خودشان را داده باشند. فکر نمی کنم دیگر نیازی باشد که من تاکید کنم که انتخابات واقعی به ملزوماتی نیاز دارد مثل آزادی بیان و تجمع و تشکل و همچنین مطبوعات آزاد که هیچ کدام در تمام دوران قدرت جمهوری اسلامی وجود نداشته و وحشیانه پامال سلطه دیکتاتوری حاکم شده اند. به همین دلیل هم هست که چریکهای فدائی خلق همواره نمایشات این چنینی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را انتصابات حکومتی نامیده اند. انتصابات که فرد مورد نظر توسط بالاترین نهاد های قدرت در

توضیح: آنچه در زیر می آید متن گفتگوی کانال تلگرامی "بذرهای ماندگار" با رفیق فربرز سنجرى در باره شرایط و چشم اندازهای بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم در ۲۸ خرداد ۱۴۰۰ می باشد. "پیام فدایی" این گفتگو را به صورت نوشتار درآورده و به این ترتیب برای اطلاع علاقه مندان انتشار می دهد.

پرسشگر کانال بذر های ماندگار: با درود به شنوندگان کانال بذر های ماندگار تنها کانال تلگرامی چریکهای فدائی خلق ایران. به دنبال نمایش انتخاباتی جمهوری اسلامی در ۲۸ خرداد ۱۴۰۰ شاهد تحلیل هائی هستیم که هر یک بدون توجه به شرایط ایران اعلام پیروزی ابراهیم رئیسی در این نمایش را جلوه ای از "یک دست" شدن جمهوری اسلامی و "یا حذف جمهوریت نظام" و اعلام رسمی "حکومت اسلامی" یا راه حلی جهت حل بحران جانشینی خامنه ای "قلمداد می کنند. اشاعه این دیدگاه های مختلف که در حد وسیعی، هم در رسانه ها و هم در فضا های مجازی منعکس گشت؛ ما را بر آن داشت تا از رفیق فربرز سنجرى از مسئولین چریکهای فدائی خلق بخواهیم که پاسخگوی پرسش های ما در این زمینه باشند.

پرسشگر کانال بذرهای ماندگار: رفیق سنجرى با تشکر از شما که به درخواست ما برای این گفتگو پاسخ مثبت دادید. اجازه بدهید که اولین پرسش خود را در رابطه با نظر شما نسبت به نمایش انتخاباتی اخیر مطرح کنم. اساسا شما این نمایش را چگونه می بینید و چطور ارزیابی می کنید.

رفیق فربرز سنجرى: با سپاس از دست اندرکاران کانال تلگرامی "بذر های ماندگار" که این گفتگو را تدارک دیدند. بگذارید که قبل از هر سخنی به همه شنوندگان این کانال سلام بدهم و برایشان در این دوران اپیدمی کرونا

پاسخ: ببینید، با توجه به واقعیت حضور جناح های مختلف در جمهوری اسلامی و تضاد ها و برخوردهای آنها با همدیگر- که حتی گاه به حذف فیزیکی هم کشیده شده مثل مورد اعدام قطب زاده و یا اعدام مهدی هاشمی و غیره- هروقت راس دیکتاتوری در این تضادها به آشکاری از شخصی یا جناحی دفاع کرده این بحث یک دست شدن جمهوری اسلامی مطرح و تبلیغ شده . به همین دلیل هم در صفوف مخالفین جمهوری اسلامی همواره این نظر وجود داشته، مثلا اگر فراموش نکرده باشید در انتصابات سال ۸۸ وقتی خامنه ای از احمدی نژاد دفاع کرد و در نماز جمعه اعلام کرد که نظراتش به نظرات احمدی نژاد "نزدیک تر" است و روشهای او را می پسندد، خوب فوراً برخی فکر کردند رژیم "یک دست" شده، در حالیکه هنوز چند وقتی نگذشته بود که که خبر رسید احمدی نژاد قهر کرد و ده روزی در خانه مانده و بعد هم دیدیم که با تمام شدن دوران ریاست جمهوری اش تعدادی از یارانش را زندانی کردند. تا آنجا که امروز در تبلیغات مردم فریب خودش از پلاهایی که سر یارانش در دوران بازداشت آورده اند گله می کند بدون اینکه بروی خودش بیاورد که در زمانی که در قدرت بود چه بر سر دیگران آورده، با این حوادث داستان یک دستی رژیم هم به فراموشی سپرده شد. خوب اصلاً این اواخر دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد وضع طوری شده بود که هیچ کس نمی توانست اختلافات این فرد و این جناح را با بقیه نبیند و یا انکار کند. در نتیجه این بحث یک دستی هم دیگه فراموش شد. و رفت کنار. ولی خوب از طرفداران و اشاعه دهندگان یک چنین داستانهای مبنی بر یک دست شدن جمهوری اسلامی باید پرسید خوب شما کدام رژیم سیاسی را سراغ دارید که به خصوص در شرایط بحران و رکود و تورم توامان و در شرایطی که هراس از شورش گرسنگان همه ایادی رژیم را به وحشت انداخته و هر کس یک راهی برای مقابله با بحران ارائه می دهد از تنش های درونی میرا باشد؟ به همین دلیل هم این تحلیل فاقد مبانی عینی می باشد و با واقعیت جمهوری اسلامی انطباقی ندارد. و مطمئن باشید که دیری نمی گذرد که همین نیروها و مدافعین همین حرفها دوباره از تشدید تضادهای درونی حکومت و "چند دست" شدن جمهوری اسلامی بگند و بنویسند، بدون آنکه یک لحظه ای هم به یاد بیاورند که قبلاً چه می گفتند و چه تحلیلهائی ارائه می دادند.

در واقعیت جمهوری اسلامی به مثابه رژیمی وابسته به امپریالیسم که وظیفه حفاظت از نظام سرمایه داری وابسته را بر عهده داره از روز تولدش تا حالا همچون هر رژیم دیگری دارای تضاد های درونی و جناح های درونی خودش بوده و می باشد. جناح هایی که در مورد نقش دولت در اقتصاد و شیوه سرکوب مبارزات مردم با

توده ها، نشانه این هست که "جمهوریت نظام" عملاً حذف شده و شرایط برای اعلام رسمی "حکومت اسلامی" به جای جمهوری اسلامی مهیا شده. نظر شما در این زمینه چیست؟

پاسخ: ببینید، به نظر من این تفکر یا تحلیل اساساً یک درک واقعی از جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم وابسته به امپریالیسم که بیش از چهار دهه است که حفاظت از نظام حاکم یعنی سرمایه داری وابسته را بر عهده گرفته ندارد. اصولاً برای اثبات این که "جمهوریت" نظام باصطلاح در این انتخابات حذف شده باید نشان داد که این نظام اساساً از روز اول جمهوری داشته که حالا اکنون حذف شده! این تحلیل در نظر نمی گیرد که در جمهوری اسلامی هیچ زمانی رای و اراده و نظر مردم توسط حاکمان به رسمیت شناخته نمی شد که حال خامنه ای در این انتصابات آنرا نقض کرده باشد. این تحلیل آنچنان از رنگ باختن جمهوری در مقابل حکومت اسلامی سخن میگوید که مثل اینکه تنها در این مضحکه آرا و رای مردم پایمال اراده دیکتاتور حاکم شده. در حالیکه از همان سال ۵۸ که قانون اساسی جمهوری اسلامی به تصویب رسید اصول حاکم بر آن با صراحت تمام می گفت که اراده مردم در مقابل رژیم هیچ ارزشی ندارد و هیچ کس هم نمی تواند روی سخن دیکتاتور حرفی بزند. این تفکر با تکیه بر این اصل که جمهوری شکل حکومتی ایست که بر رای مردم استوار، نقض اراده و رای مردم در این انتصابات را نشانه گذر از جمهوری به حکومت اسلامی جلوه می دهد. در حالیکه رفتار انتخاباتی جمهوری اسلامی از همان دور اول در ۱۳۵۸ همین طور ضد دموکراسی و ضد مردمی بوده تا حالا و صرفاً در جریان انتصابات سال ۱۴۰۰ نیست که تغییر کرده باشد. در طول ۴۲ سال گذشته، رای مردم همواره لگدمال دیکتاتوری حاکم شده، به همین دلیل هم با تاکید باید گفت که چنین تحلیلی فاقد یک دید عینی و تاریخی می باشد و با واقعیت انطباقی ندارد.

پرسش: سیاسگزارم. اتفاقاً این زوایائی که شما به آنها پرداختید پرسش بسیاری از دنبال کنندگان ما در فضای مجازی بود و مشخصاً در کانال تلگرامی چریکهای فدائی خلق- بذرهای ماندگار. رفیق سنجرى برخی تحلیل ها انتصاب ابراهیم رئیسی را انعکاسی از "یک دست" شدن رژیم قلمداد می کنند. شما در این زمینه چه نظری دارید؟

کرد. یعنی بطور رسمی پذیرفت که اکثریت مردم ایران در این نمایش شرکت نکرده اند. تازه در همین آمار سازی هم، باز آرای ردیف دوم نه محسن رضائی فرمانده جانیکار سابق سپاه پاسداران، بلکه آرای باطله بود. یعنی حتی مطابق همین آمار، بیش از سه میلیون و ۷۰۰ هزار نفر که بنا به هر ملاحظه ای در این نمایش اجباراً شرکت کرده اند به هیچ یک از کاندیدا های شورای نگهبان و کاندید اصلح خامنه ای یعنی ابراهیم رئیسی رای ندادند، آنهم در شرایطی که "ولی فقیه" در تبلیغات به نفع این مضحکه از قبل، دادن "رای سفید" یا باطله را "حرام" اعلام کرده بود. واقعیتی که بار دیگر نشان می دهد که چگونه اکثریت مردم ایران با بی اعتنایی به همه این تبلیغات و گاه تهدیدات، بر ریش جادوگر پیر، تف کردند.

با توجه به این واقعیات، دیگه مهم نیست که این آدمکش وقیح یعنی خامنه ای رسوائی این شکست فضاقت بار معرکه انتخاباتی خودش را بیاید "حضور حماسی و شورانگیز در انتخابات ۲۸ خرداد" بنامد و با آن وقاحت واقعا خود ویژه اش از "مناظر چشم‌نواز اجتماعات" این جمله خودش است "مناظر چشم‌نواز اجتماعات"، "در مراکز رای‌گیری در سراسر کشور" سخن بگوید. در حالیکه صدها ویدئو از مراکز رای گیری از خالی بودن این مراکز خبر داده و در برخی از مناطق حتی مردم به مراکز رای گیری یورش بردند و تلاش کردند که صندوق های مارگیری ولی فقیه را به آتش بکشند. از طرف دیگه خبرنگاران خارجی هم همگی در گزارشاتشان از عدم استقبال مردم از این مضحکه گزارش داده اند. مهمتر از همه وزارت کشور خود خامنه ای برغم همه آمارسازی هایش اعتراف کرده که اکثریت جامعه، انتصابات دولتی را تحریم کرده اند. در خارج از کشور هم که معترضین به این مضحکه در روز ۲۸ خرداد که برای اعلام همبستگی شون با مردم ایران در مقابل سفارتها و کنسولگری های جمهوری اسلامی دست به تظاهرات زدند همگی شاهد سوت و کور بودن مراکز رای گیری بوده اند. با توجه به اینکه همه عزیزان شرکت کننده همه اون عزیزانی که این صحبت ها را دنبال می کنند بیشتر از این صحبت‌هایی که من کردم در جریان شکست جمهوری اسلامی در این انتخابات مهندسی شده هستند به این موضوع بیشتر دیگه نمی پردازم تا فرصت کنیم که هر چه بیشتر به زوایای دیگر این مساله بپردازیم. گر چه که این زاویه هم خودش از اهمیت خیلی زیادی برخورداره.

پرسش: متشکرم از شما به نکات بسیار جالبی اشاره کردید. اجازه بدهید که پرسش بعد را این گونه مطرح بکنم. به دنبال شکست خامنه ای و کل حکومت در مضحکه ۲۸ خرداد برخی تحلیل ها مدعی شدند که تاکید خامنه ای بر انتصاب مهره خود بدون توجه به تحریم گسترده

کردند. مگر همین خامنه ای نبود که از طریق شورای نگهبان خودش، صلاحیت رفسنجانی را جهت شرکت در انتخابات رد کرد و امروز حیدر مصلحی وزیر اطلاعات آن زمانش در دولت احمدی نژاد اعتراف می کند که رفسنجانی در انتخابات پیروز می شد و این با مصالح آنها انطباق نداشت و به همین دلیل هم با گزارش وزارت اطلاعات در شورای نگهبان، رفسنجانی ای که خودش در رهبر شدن خامنه ای نقش اساسی داشت، پس خامنه ای و پسرش مجتبی باید خیلی ساده اندیش باشند که با دست خودشان رئیسی را ولی فقیه کنند تا مثلاً مثل امروز برایشان کار کند در حالیکه هر کس ولی فقیه بشه و در راس دیکتاتوری حاکم چنین قدرتی بش تفویض بشه خوب پس از یک مدتی که پایه های قدرتش تحکیم پیدا کرد بدون شک زیر آب همدستان قبلی خودش را می زند و خواهد زد.

به نظر من وقتی فرد یا جریانی بر اطلاعات پشت پرده دسترسی نداشته بهتره به جای موضع گیری بر اساس احساس و حدس و گمان و جایگزینی تمایل خودش به جای سیر واقعی رویدادها، روشن بگوید که بر اساس کدام شواهد و قانونمندی های درونی نظام چنین نظری را مطرح می کند و یا اعتراف کند که اطلاعات لازم جهت اظهار نظر در این مورد مشخص را ندارد و چیزی نگه. این سکوت صدها بار بهتره تا حدس و گمان را جایگزین تحلیل عینی کردن.

پرسش: سپاس از شما و امیدوارم که زیاد خسته تان نکرده باشم. به عنوان آخرین پرسش اجازه می خواهم که از شما بپرسم که شما چه چشم اندازی در دوران رئیسی که ریاست جمهوری در اواسط مرداد شروع می شود در شرایط ایران می بینید؟

پاسخ: در ابتدا بگذارید بگویم که من هیچ وقت از صحبت با رفقای خودم خسته نمی شوم و اتفاقاً خوشحال می شوم حتی انرژی می گیرم که بتوانم به هر حال تا حدی که امکان دارم و توان دارم در جهت روشن کردن پرسش های رفقا گام بردارم. در رابطه با سوالی که کردید بگذارید خیلی روشن بگم که انتظار هیچ معجزه ای در دوران ریاست جمهوری رئیسی جلال را نباید داشت. او یک کشتی شکسته ای را از روحانی تحویل می گیرد که با هیچ معجزه ای هم نمی تواند بدون تنش آن را به حرکت در آورد. بنابراین اصلاً نباید به وعده هایی همچون پایان دادن به فقر مطلق، ساخت میلیون ها خانه، یا ریشه کن کردن فساد اداری و اقتصادی و از این حرفها یک لحظه هم باور کرد. اگر رئیسی اهل مبارزه با فساد بود موقعی که رئیس قوه قضائیه بود که بهتر می توانست این کار را بکند. از زمانی که این رژیم خمینی روی کار آمده از اون سالهای

جمهوری اسلامی از روز تولدش تا حالا همچون هر رژیم دیگری دارای تضاد های درونی و جناح های درونی خودش بوده و می باشد. جناح هایی که در مورد نقش دولت در اقتصاد و شیوه سرکوب مبارزات مردم با هم اختلافات قابل توجهی داشته و خواهند داشت. در حالیکه برخی خواهان دخالت هر چه بیشتر دولت در اقتصاد و افزایش سرعت این روند هستند برخی هم خواهان تخفیف این دخالت و به قول خودشان کوچک تر کردن دولت می باشند. در این سالها به بهانه کوچک کردن نقش دولت شاهد بوده ایم که تحت نام خصوصی سازی، اموال و دارائی های دولتی را آماج چپاول خودشان قرار داده اند. بنابراین تا در واقعیت چنین جناح های مختلفی در میان طبقه حاکم یعنی سرمایه داران وابسته وجود دارد این بحث یک دست شدن رژیم معنا ندارد.

دیکتاتوری حاکم اصلاً چنین چیزی واقعیت ندارد. اتفاقاً رئیسی به عنوان رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی از قدرت زیادی برای تاثیر گذاری در انتخاب جانشین خامنه ای برخوردار بود و اگر چنین هدفی در کار بود نیازی به رئیس جمهور شدن وی هم وجود نداشت. می دانیم که از نظر رسمی جانشین خامنه ای را مجلس خبرگان رهبری انتخاب خواهد کرد که اتفاقاً رئیسی هم یکی از اعضای آن می باشد. بنابراین خامنه ای اگر بخواهد در تعیین جانشین خود نقش ایفا کند و مسیر را برای تسهیل انتخاب آن مهره آماده کند باید ترکیب مجلس خبرگان رهبری را آنطور که می خواهد شکل بدهد. کاری که بدون شک تا کنون انجام داده است. بنابراین این استدلال که رئیسی را رئیس جمهور کردند که جانشین خامنه ای بشود بیان علمی ندارد. اگر فراموش نکرده باشید در دوازدهمین دور نمایش انتخابات ریاست جمهوری، یعنی همین چهار سال پیش رئیسی هم شرکت داشت و همان موقع هم می گفتند که او را خامنه ای آورده تا بعد جانشین خودش بشود. در حالیکه دیدیم در آن انتخابات نه او بلکه روحانی از صندوق بیرون آورده شد. جالبه همه کسانی هم که چنین تحلیل هایی می کردند دیگر به روی مبارک نیاوردند که اگر قرار بر جانشینی خامنه ای بود، پس این شکست ریسی چه معنایی پیدا میکند که در تقابل با چنین ارزیابی ای قرار می گیرد.

امروز هم که مصالح رژیم نام ریسی را از صندوق بیرون آورده این امر ربطی به امر جانشینی خامنه ای ندارد. به خصوص که خامنه ای می داند که همه آنهایی که در دوران حیات و قدرت وی به سر وی قسم می خورند بعد از مرگ وی تغییر خواهند کرد. مگر همین خامنه ای و رفسنجانی نبودند که احمد خمینی یعنی به قول خودشان یادگار امامشان را به قول معروف "چیز خور" کردند و از صحنه خارج

هم اختلافات قابل توجه ای داشته و خواهند داشت. در حالیکه برخی خواهان دخالت هر چه بیشتر دولت در اقتصاد و افزایش سرعت این روند هستند برخی هم خواهان تخفیف این دخالت و به قول خودشان کوچک تر کردن دولت می باشند. در این سالها به بهانه کوچک کردن نقش دولت شاهد بوده ایم که چگونه تحت نام خصوصی سازی، اموال و دارائی های دولتی را آماج چپاول خودشان قرار داده اند. بنابراین تا در واقعیت چنین جناح های مختلفی در میان طبقه حاکم یعنی سرمایه داران وابسته به امپریالیسم وجود دارد این بحث یک دست شدن رژیم معنا ندارد. البته روشنیه که با دست بالا پیدا کردن هر بخش بطور طبیعی طرفداران آن بخش در دوره ای دست باز تری در چپاول پیدا خواهند کرد. به هرحال این توضیح کوتاه تنها شمائی کلی از این واقعیت را نشان می دهد وگرنه در جای خودش میشه و باید هر چه بیشتر به این امر پرداخت و اون را تشریح کرد. به خصوص در شرایطی که مبارزات مردم و شرایط معیشت مردم زنگهای شورش گرسنگان را حتی برای ایادی خود جمهوری اسلامی به صدا در آورده طبیعیه که راه حل های مختلفی برای سرکوب این شورش ها که نمونه هایش را در قبل دیده ایم و در آینده هم خواهیم دید در میان طبقه حاکمه ارائه بشه که به هر حال با خودش اختلافات و تضاد هایی را به جلوی صحنه خواهد آورد.

پرسش: متشکرم از شما با این واقعیاتی که شما به اونها اشاره کردید پرسش دیگری که مطرح میشه و در واقعیت در ادامه پرسش های قبلی هست اینکه به دنبال انتصاب ابراهیم رئیسی زیاد شنیده می شود که این انتصاب را راه حلی جهت حل "بحران جانشینی خامنه ای" قلمداد می کنند. شما در این باره چه نظری دارید؟

پاسخ: ببینید. الان یک چند سالی ست که چه به دلیل بالا رفتن سن خامنه ای و چه پخش اخباری مینی بر بیماریهایش داستان سرائی در باره مساله مرگ این جلال و بطور طبیعی روشن شدن جانشین این جنایتکار زیاد مطرح می شود. برخی مدعی اند که مجتبی خامنه ای فرزند وی خودش را برای جانشینی پدر آماده می کند که البته امر دور از ذهنی هم نیست. اما کسی با دلائل واقعی تاکنون روشن نکرده که چرا خامنه ای و فرزندانش، رئیسی را برای این امر تعیین کرده اند و مهمتر اینکه چرا باید برای جانشین خامنه ای شدن حتماً رئیس جمهور شد؟ از آنجا که وقتی خمینی به درک واصل شد خامنه ای رئیس جمهور بود برخی امر برشان مشتبه شده که مثل اینکه برای ولی فقیه شدن در جمهوری اسلامی باید یک دوره هم رئیس جمهور بود. مثل اینکه ایفای چنین نقشی به چنین تجربه ای هم نیاز دارد. در حالیکه با توجه به ساختار

وَزَ فِرْوَعِ مِشْمَشَانِ تَرَكِشِ فِرْوِ مِی رِیفت...۱

عبداللهو علی مزرعه در اهواز با شلیک مستقیم نیروهای امنیتی کشته شده اند.

جالب است که با اینکه در این فاصله دهها فیلم از درگیری مردم خوزستان با نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی در فضاها مجازی پخش شده که بطور زنده زوایای گوناگونی از واقعیت خیزش مردم و تیراندازی نیروهای سرکوب را نشان می دهد، اما استاندار بیشتر خوزستان با وقاحت تمام مدعی شد که: "برخی به دنبال تحریک مردم هستند و تصاویری جعلی از اعتراضات مردم در فضای مجازی منتشر می کنند". با چنین وقاحتی اصلا عجیب نیست که فردا جمهوری اسلامی اعلام کند که جانباختگانی که در جریان این اعتراضات با شلیک مزدوران نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی کشته شدند، به دست "اغتتاشگران" کشته شده اند؛ یا رسانه های ارتجاعی با بستن عنوان "تجزیه طلبی"، مبارزه خلق رزمنده عرب که تحت شدیدترین ستمها قرار دارد را تخطئه نمایند.

تظاهرات توده های رنجیده ما در بیش از ۱۷ شهر در خوزستان در رابطه با قطع آب آشامیدنی و بی آبی رودخانه های منطقه، قطع برق و نبود نان، نبود کار و آزادی بار دیگر بروشنی نشان می دهد که جمهوری اسلامی در هیچ زمینه ای توان پاسخگویی به طبیعی ترین نیازهای مردم را نداشته و به عنوان مانعی که بر سر راه حیات و زندگی مردم تحت ستم ایران قرار گرفته، باید با توسل به قهر انقلابی توده های بیخاسته کنار زده شده و به زباله دان تاریخ انداخته شود. خیزش مردم خوزستان بار دیگر نشان داد که جامعه در کل ایران آستان خیزشهایی است که هدفی جز نابودی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری وابسته که این رژیم با چنگ و دندان از آن حفاظت می کند، ندارند. وقایع خونین خوزستان و برخورد وحشیانه جمهوری اسلامی با مطالبات ابتدایی توده ها مثل آب آشامیدنی، یکبار دیگر نشان می دهند این هدف والا جز از طریق مبارزه مسلحانه و سازماندهی پتانسیل انقلابی توده ها به سرانجام نخواهد رسید.

پیروز باد مبارزات مردم خوزستان تا رسیدن به نان و کار و آزادی!

جمهوری اسلامی، ماحصل گوادلوپ ننگت باد، مرگت باد!
جمهوری اسلامی، نوکر غارتگران، دشمن زحمتکشان، نابود باید گردد!

چریکهای فدائی خلق ایران
۲۶ تیرماه ۱۴۰۰ برابر با ۱۷ جولای ۲۰۲۱



در دفاع از خواست برحق مردم

محروم خوزستان!

از روز پنج شنبه ۲۴ تیر ماه، مردم ستمدیده تعدادی از شهرهای خوزستان در گرمای طاقت فرسای این منطقه با دمای ۵۰ درجه سانتیگراد، در اعتراض به عدم دسترسی به آب آشامیدنی به خیابانها آمده و علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به تظاهرات دست زدند. این تظاهرات در روزهای جمعه و امروز شنبه ۲۶ تیر ماه نیز ادامه داشت. در جریان این اعتراضات مردم شهرهای اهواز، سوسنگرد، شادگان، خرمشهر، بستان دشت آزادگان در غرب اهواز، بندر ماهشهر و ... به خیابانها ریخته و تجمعات اعتراضی گسترده ای را بر علیه بی آبی، تشنگی و مرگ احشام و عدم دسترسی به آب آشامیدنی که حق طبیعی هر انسان و شهروندی ست، سازمان دادند. بخشی از شعارهای این تجمعات عبارت بودند از: "تشنه ام، آب حق من است"، "آب ما کو"، "بروج بالدم نفدیح یا کرخه"، "با جان و دل از رودخانه کرخه دفاع می کنیم"، "رودخانه تشنه است، آبش را می خواهد"، "جان و خونمان فدای کارون". همچنین شعار با مسمای "به نام دین، ما را غارت کردند" در این تجمعات طنین انداز بود.

بر اساس گزارشات تاکنون منتشر شده از این اعتراضات مردمی، در برخی مناطق مردم با آتش زدن لاستیک جاده ها را بستند؛ برای نمونه در سوسنگرد مردم جان به لب رسیده جاده اصلی اهواز- سوسنگرد را مسدود کردند و یا مردم معترض جاده ماهشهر - بندر امام را برای ساعاتی بستند. همچنین مردم غیور اهواز با آتش زدن لاستیک و ایجاد مانع در میدانهای شهر اهواز، از حمله بلوار پاسداران، خیابانها را بستند.

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی جهت سرکوب این اعتراضات و کنترل اوضاع، به روال همیشه از همان ابتدا فوراً نیروهای انتظامی و یگان ویژه اش را به جان مردم انداخت. اما خشم مردم آنچنان مرزهای ترس را در نور دیده بود که در برخی شهرها مردم نیروهای سرکوب رژیم را وادار به عقب نشینی و فرار نمودند. توده های ستمدیده خلق عرب در مقابله با نیروهای انتظامی در برخی مناطق ضمن خواندن یزله (نوعی شعر حماسی رایج در خوزستان که همراه با کوبیدن پا به زمین بصورت دستجمعی اجرا می شود) به مقابله با نیروی سرکوب برخاسته و آنها را به عقب نشینی واداشتند. در جریان این درگیری ها تاکنون سه تن از تظاهرکنندگان به نامهای مصطفی نعیموای، ۳۰ ساله اهل شادگان، قاسم خصیری در کوت

گرامی باد ۱۸ تیرماه، سالگرد جنبش دانشجویی سال ۱۳۷۸!

جنبش دانشجویی سال ۷۸ در یکی از حساس ترین مقاطع نبرد خلق و ضد خلق در ایران، سریعاً حمایت گرم و فعال توده های تحت ستم را به خود جلب کرد. این جنبش با شعارهایش قبل از هر چیز خط بطلانی دوباره بر توهم "دمکراتیسم" و "اصلاح طلبی" در چارچوب جمهوری اسلامی کشید و نقاب از چهره سرکوبگر خاتمی برافکند و یکبار دیگر با وضوح نشان داد که نیل به آزادی و دمکراسی و عدالت اجتماعی در کشور ما جز از طریق یک انقلاب اجتماعی علیه کلیت نظام ارتجاعی موجود و جز با برانداختن تمامی دار و دسته های طبقه حاکم امکان پذیر نخواهد بود. در سالگرد جنبش دانشجویی-مردمی تیرماه ۱۳۷۸ ما یاد جانباختگان این جنبش بزرگ مردمی را گرامی می داریم.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد کمونیسم!

<https://t.me/BazrhayeMandegar/2253>



گفتگوی پیام فدایی با رفیق فریبرز سنجری در باره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (بخش هفتم)



متذکر شد که: " این مقاله در تأیید ایده های سرخ مطرح شده در جزوه "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" نوشته می شود و مجبور است خود را در دایره تنگ "انتقادات" (۱) وارده محدود کند تا باعث آشوب فکری خواننده نگردد" و در پاورقی تذکر داد که: "این به اصطلاح انتقادات تا کنون به صورت مستندی بیرون نیامده است و عمدتاً در بحث ها و جدل های موجود خودنمایی می کنند".

به دنبال چاپ این جزوه و گذشت حدود دو ماه از انتشار خود مصاحبه مورد بحث سرانجام رهبری آن زمان سازمان، در مرداد سال ۵۸ جزوه ای منتشر نمود، تحت عنوان: "پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی". مطالعه این نوشته به روشنی نشان می داد که منشاء همه دروغ ها و شایعاتی که در این فاصله در بین هواداران سازمان و در سطح جنبش پخش شده بود همان کسانی هستند که این پاسخ را نوشته اند یعنی رهبران آن زمان سازمانی که تحت نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت می کرد. در این نوشته تلاش آگاهانه ای شده بود که ضمن طرح برخی اتهامات و دروغ هایی در رابطه با مسائل تشکیلاتی، به خواننده چنین القا شود که رهبری آن وقت سازمان اصلاً درست نمی داند که مسائل شخصی و تشکیلاتی علنی و در سطح عمومی طرح شود.

پرسش: فکر می کنم به چنان برخوردی در اصطلاح سیاسی نعل وارونه زدن می گویند. پاسخ شما به دروغ ها و اتهامات مطرح شده از طرف آنها و به واقع این نعل وارونه زدن چه بود؟

پاسخ: راستش ما سعی کردیم اساساً وارد بحث های آنچنانی نشویم. مثلاً آنها با

فریبرز سنجری: از زمان انتشار مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی اپورتونیستهای حاکم بر آن سازمان با شگردی که کار همیشگی آنها بود (و شگرد همه اپورتونیست هاست)، دست به تلاش گسترده ای برای انحراف اذهان زدند و با دروغ پردازی سعی کردند اذهان را از توجه به موضوع اصلی باز دارند. دستگاه دروغ پراکنی آنها بدون احساس هیچ مسئولیتی از اشاعه هیچ دروغی به صورت غیر مکتوب ابا نداشت.

در آن مقطع در شرایط هرج و مرج حاکم بر جامعه که هنوز امکان کار علنی با همه دشواری هایش وجود داشت، نیرو های طرفدار خط انقلابی با هواداران آن سازمان در مکانهایی که قاعدتاً هواداران جمع می شدند در ارتباط روزانه بودند. با توجه به این واقعیت، یک سری از دروغ ها و تحریفات سازمان مذکور در مورد مصاحبه فوراً به گوش ما می رسید. در همین رابطه بود که رفیق صبوری مقاله "نگاهی به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی" را نوشت که به واقع پاسخی به برخی از دروغ ها و تحریفات بود که توسط اپورتونیستهای لانه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در پشت پرده و به طور غیر رسمی در میان نیروهای جوان هوادار اشاعه می یافت. برخی از آن دروغ ها و تحریف ها را رفیق صبوری در آغاز مقاله اش این چنین مشخص کرده است: "مقاله ای که فراروی شماسنت کوشش دارد تا برخی از عمده ترین مسائل طرح شده در مصاحبه را بررسی کند و بی پایگی این ادعای اپورتونیستها را که این گفته ها پشتوانه مارکسیستی- لنینیستی ندارند، ذهنی اند و از این قبیل ترهات، نشان دهد". رفیق صبوری همچنین

توضیح پیام فدایی: با اوج گیری انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواسته های توده های میلیونی بپا خاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندانهای سراسر کشور گشت. در ۳۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچالهای رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویداد ها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود - از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پیام فدایی: پس بگذارید برگردیم به انتشار مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی در خرداد سال ۵۸ و سؤال کنیم که عکس العمل رهبری اپورتونیست سازمان در رابطه با انتشار مصاحبه مزبور چه بود؟

باشد. خرده بورژوازی واقعی نمی توانست مرتکب چنین حماقتی بشود. آخر هنوز پایه های قدرت جمهوری اسلامی محکم نشده بود که این خرده بورژوازی در کنار کارگران و زحمتکشان شاهد لشکرکشی این رژیم به کردستان و ترکمن صحرا و سرکوب خلق عرب بود. یعنی خرده بورژوازی واقعی بر منافع خود بهتر از رهبران اپورتونیست سازمان آگاه بود و می دانست که اگر به واقع جمهوری اسلامی نماینده طبقه او بود و نمایندگانش قدرت سیاسی را در دست داشتند هرگز علیه منافع خودشان عمل نمی کردند آنهم به این صورت مسخره که به "بورژوازی ملی" بپردازند که برود خرابیهای وارد شده به سیستم سرمایه داری وابسته را ترمیم کند.

راستی "بورژوازی" مورد نظر آنها چه نفعی در این کار داشت؟ خوب همین نشان می داد که آنها تا چه حد از مارکسیسم فاصله داشتند. در حالی که تمام عملکردهای جمهوری اسلامی نشان می داد که این رژیم نماینده خرده بورژوازی یا "بورژوازی" در مفهوم ملی آن نبود؛ بلکه پایگاه طبقاتی آن به همانگونه که ما با صراحت اعلام کرده بودیم بورژوازی وابسته است. بنابراین جمهوری اسلامی نیز همانند رژیم شاه، خدمت گزار سرمایه داران و مجری سیاست های امپریالیستی بود، تحلیلی که واقعیت حاکمیت بیش از چهل و دو سال این رژیم و عملکردهایش مهر تأیید بر آن می زند.

باید این را هم یادآور شوم که نویسندگان تحلیل مشعشع فوق الذکر بعد از اینکه در تخیلات خود خرده بورژوازی را در قدرت قرار دادند یعنی خمینی و دار و دسته اش را نماینده خرده بورژوازی قلمداد کردند، شروع به کوبیدن نظرات مطرح شده در مصاحبه با رفیق اشرف نمودند که بر عکس تصور آنها بورژوازی وابسته را در قدرت می دید. مثلاً با این که آنها در کردستان و ترکمن صحرا می دیدند که مردم اتفاقاً از میان زحمتکشان و خرده بورژوا هائی که به زعم آنها قدرت سیاسی دستشان است، مسلح شده اند، با این حال رهنمود مصاحبه مبنی بر ضرورت سازماندهی مسلح توده ها را انحرافی و نادرست جلوه می دادند. در واقع اپورتونیستهای حاکم بر رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نشان می دادند که چون دن کیشوت با آسیاب بادی در حال جدال می باشند.

پرسش: در صحبتان از دروغ هائی که رهبری سازمان اشاعه می داد و با این توصیف باز هم مدعی بود که مسائل شخصی و تشکیلاتی را طرح نمی کند گفتید. لطفاً کمی در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

پاسخ: یک مورد را قبلاً اشاره کردم که چطور جریان ما را به نام یک فرد معرفی می کردند. در حالیکه می دانستند یک

ما اگر چه در تجربه در یافته بودیم که اپورتونیستهای حاکم بر آن سازمان تن به مبارزه ایدئولوژیک سالم نخواهند داد در پاسخ به آنها تمام سعی خود را به کار بردیم که روی مسائل واقعی جنبش، یعنی مسائل مربوط به جنبش توده ها متمرکز شویم. به باور ما مهمترین مساله جنبش تعیین ماهیت رژیم جدید یعنی جمهوری اسلامی بود. چون بدون داشتن نظر روشن در مورد ماهیت رژیم حاکم هیچ نیروئی نمی توانست برنامه مبارزاتی و وظایف عملی خود را منطبق بر واقعیات عینی و در راستای منافع کارگران و ستمدیدگان مشخص کند و لذا قادر نبود گامی در جهت تداوم انقلاب بردارد. اتفاقاً جزوه "پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" در همه زمینه ها وارد شده بود جز بحث جدی در این موضوع اصلی و اساسی.

است و به نفع برقراری یا حفاظت از چه سیستمی روی کار آمده است. فکر می کنم منظورتان این نکته است.

پاسخ: بله و جالبی تحلیل هَجَلَهَف آنها درست در این نکته نهفته بود. خلاصه نویسندگان پاسخ مزبور بعد از اینکه همه آن نیرو هائی که بر شمردم را در قدرت دولتی بعد از قیام سهیم نمودند بعد ادعای خنده آوری را مطرح کردند به این صورت که جمهوری اسلامی از آن خرده بورژوازی است. خرده بورژوازی آنرا بدست بورژوازی می سپارد و به او سفارش می کند که خرابیهای سیستم کمپرادوری را ترمیم کند. به عبارت دیگر بر اساس این تحلیل با این که جمهوری اسلامی به خرده بورژوازی تعلق دارد ولی این خرده بورژوازی طبقه دیگری (بورژوازی) را مأمور می کنند تا منافع طبقه سومی (بورژوازی وابسته) را تأمین نماید!

جمله خود آنها این طور بود: "در این شرایط، خرده بورژوازی، جمهوری اسلامی خویش را به دست نمایندگان بورژوازی سپرده است تا زیر پوشش نام آن، تمام خرابیهای مبتلا به سرمایه داری وابسته را ترمیم نمایند." خوب مسخره بودن چنین تحلیلی را در همان نگاه اول میشد فهمید. در واقعیت امر سیستم سرمایه داری وابسته علیه منافع خرده بورژوازی می باشد و خرده بورژوازی باید دیوانه می بود که می خواست آسیب هائی که انقلاب توده ها به سیستم سرمایه داری وابسته وارد نموده را ترمیم و بازسازی کند تا این سیستم همچون سابق علیه او عمل نماید. این را هر بچه مدرسه ای هم می توانست بداند که ترمیم آسیب های وارده به سیستم کمپرادوری، معنایش در زندگی واقعی، آماده کردن سیستم برای سرکوب و چپاول هر چه بیشتر کارگران و همین خرده بورژوازی می

ادعای مذموم دانستن برخورد شخصی، به شکل مودبانه علیه رفیق اشرف تبلیغ می کردند. یا به جای برخورد به تشکیلات ما که به مثابه یک نیروی سیاسی در جامعه فعالیت ملت می کرد، نوشتند: "چندیست جزواتی با آرم سازمان و به امضای "چریکهای فدائی خلق" توسط اشرف دهقانی منتشر شده است." یا: " چون اشرف دهقانی احتمالاً در آینده نیز به این کار ادامه خواهد داد لذا ضروری است..." در حالی که در واقعیت امر جزوات و یا هر نوشته دیگر همانطور که خودشان نیز معترف بودند امضای چریکهای فدائی خلق را داشت و از طرف این تشکل سیاسی منتشر می شد.

ما اگر چه در تجربه در یافته بودیم که اپورتونیستهای حاکم بر آن سازمان تن به مبارزه ایدئولوژیک سالم نخواهند داد در پاسخ به آنها تمام سعی خود را به کار بردیم که روی مسائل واقعی جنبش، یعنی مسائل مربوط به جنبش توده ها متمرکز شویم. به باور ما مهمترین مساله جنبش تعیین ماهیت رژیم جدید یعنی جمهوری اسلامی بود. چون بدون داشتن نظر روشن در مورد ماهیت رژیم حاکم هیچ نیروئی نمی توانست برنامه مبارزاتی و وظایف عملی خود را منطبق بر واقعیات عینی و در راستای منافع کارگران و ستمدیدگان مشخص کند و لذا قادر نبود گامی در جهت تداوم انقلاب بردارد. اتفاقاً جزوه "پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" در همه زمینه ها وارد شده بود جز بحث جدی در این موضوع اصلی و اساسی. آنها حتی به جای حرف مشخص زدن در رابطه با ماهیت رژیم جدید و وظایف نیرو های انقلابی به بهانه اینکه اشرف دهقانی "کپی کمربند" مسعود احمدزاده است به جای پاسخ به مصاحبه و نظرات روشنی که در رابطه با شرایط بعد از قیام بهمن طرح کرده بود، به نظرات رفیق مسعود پرداختند که البته به جای مسعود هم عملاً نظرات دبره را طرح کردند که اصلاً ربطی به مسائل طرح شده در مصاحبه نداشت و تازه نشان دادند که نظرات نادرست دبره را هم بعد از این همه سال نفهمیده اند. به رغم این تلاشها اما از لایبالی حرف های آنها می شد کینه نظرشان را متوجه شد که اتفاقاً مسخره بودن آن برای هر مبارز انقلابی آگاه به مارکسیسم-لنینیسم اظهر من الشمس بود. بر اساس نوشته رهبران آن زمان سازمان، در دولت بعد از قیام، از خرده بورژوازی، روحانیون مبارز، بورژوازی وابسته تا بورژوازی بدون هیچ صفتی (که البته منظورشان بورژوازی ملی بود که جرات نمی کردند آنرا با صراحت مطرح کنند) همه شراکت داشتند. تحلیلی که اساس سقوط سازمان به منجلاط سازشکاری و اپورتونیسم را فراهم نمود.

پرسش: در واقع رهبری اپورتونیست آن سازمان بالاخره نمی گفت که جمهوری اسلامی نماینده کدام طبقه

نظری و تشکیلاتی موجود در آن زمان را با جزئیات تشریح کند. مثلاً اگر به «پاسخ اقلیت به نامه "مرکزیت"» که پس از انشعاب و شکل گیری اقلیت و اکثریت در سال ۵۹ از سوی جریان اقلیت منتشر شد مراجعه کنید به روشنی متوجه می شوید که رهبری سازمان در انتشار جزوه "پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" به چه پی پرنسپسی ای متوسل شده بود و چگونه به مسائلی پرداخته بود که روی آنها در درون خود آن سازمان بحث و توافق صورت نگرفته بود. پی پرنسپسی به این آشکاری جز از اپورتونیستها سر نمی زند! همچنین مطالعه «پاسخ اقلیت به نامه "مرکزیت"» به روشنی نشان می دهد که این پاسخ چگونه بحران درون سازمان را تشدید نموده است. در آنجا مطرح شده است: "در نشست مرکزیت رفقا بالاتفاق تصمیم گرفتند که برخورد مختصری در حد چند صفحه با مصاحبه مذکور صورت گیرد و در "کار" منتشر شود. اما رفیقی که مسئولیت برخورد چند صفحه ای با "مصاحبه" رفیق اشرف دهقانی به وی واگذار شده بود، جزوه ای نوشت که در آن به مسائلی پرداخته بود که هنوز در درون سازمان به بحث کامل گذاشته نشده بود و اختلاف نظر در مورد آنها وجود داشت"، یا در این سند نوشته شده که در جلسه مرکزیت "بحث های حادی پیرامون جزوه صورت گرفت و حتی مساله جدائی نیز مطرح شد" و گفته شده است که با اینکه برخی از اعضای مرکزیت پیشنهاد می دهند که جزوه پاسخ به رفیق اشرف "به درون حوزه های سازمانی" برده شود اما بر اساس این سند اکثریت رفقای مرکزیت "معتقد بودند که بدون بحث در حوزه های سازمانی، با تصویب مرکزیت منتشر شود". همین سند (پاسخ اقلیت به نامه "مرکزیت") نشان می دهد که رهبری سازمان فاقد هر گونه پرنسپب انقلابی و همچنین فاقد هرگونه تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه بوده و همه مسائل سیاسی مورد اختلاف را می خواسته است به زور ابزار های تشکیلاتی به نفع خود حل نماید. اتفاقاً مطالعه این سند تأییدی است بر این که وقتی در مصاحبه با رفیق اشرف گفته شده بود که مساله "بر سر رفتار اپورتونیستی است"، به درستی انگشت بر روی واقعیتی گذاشته شده بود، رفتاری که جزء ذاتی اپورتونیسم حاکم بر مرکزیت سازمان بود.

اما نکته دیگری که شاید بد نباشد در اینجا روی آن مکث کنم این ادعای دروغ رهبران اپورتونیست سازمان در آن زمان بود که خود را نتیجه روند طبیعی تکامل نظری سازمان دانسته و برای جا انداختن این دروغ تلاش زیادی می کردند. در حالیکه در

نکته دیگری که شاید بد نباشد روی آن مکث کنم این ادعای دروغ رهبران اپورتونیست سازمان در آن زمان بود که خود را نتیجه روند طبیعی تکامل نظری سازمان دانسته و برای جا انداختن این دروغ تلاش زیادی می کردند. در حالیکه در واقعیت، نظرات آنها کاملاً متضاد با نظرات اولیه سازمان ما بود و به همین دلیل هم نمی شد از تکامل نظرات صحبت کرد. به واقع دیدگاه های آنها با نظرات حزب توده انطباق داشت و تفاوت قابل ملاحظه ای با نظرات توده ای ها نداشت. آنچه اینها در رد تئوری های اولیه سازمان می گفتند و دلائل و استدلال های آنها روشن می کرد که موردی نیست که قبل از آنها کمیته مرکزی خائن حزب توده نگفته باشد. بحث فقط بر سر نظرات هم نیست. واقعیت این است که باند فرخ نگهدار در سازمان بعد از قیام روابط تنیده ای با کمیته مرکزی حزب توده داشت.

این یک نمونه از آن دروغ های آشکار و بیشرمانه آنها بود که ذکرش رفت. چرا که در همان زمان مذاکرات رفیق اشرف با رهبری سازمان آنها بطور مشخص سوال کرده بودند که آیا منظور این است که سازمان اعلام کند در درون سازمان دو خط مشی وجود دارد که به آنها پاسخ داده شده بود نه سازمان بر اساس مواضع جدید خود اعلام موضع و حرکت کند اما نظرات ما هم در درون سازمان و میان هواداران طرح شود تا تحت نام سازمان چوب تکفیر نخورد و بر این مبنا امکان مبارزه سالم اپیدئولوژیک در درون سازمان و در سطح جنبش فراهم گردد. چون امر روشنی است که مواضع اعلام شده در آذر ۵۶ نتیجه مبارزه اپیدئولوژیک پرولتری در درون سازمان نبوده است. هر کس اعلامیه مواضع را مطالعه کند با دیدن محتوای بسیار نازل آن فوراً متوجه می شود که این اعلامیه حاصل یک مبارزه اپیدئولوژیک واقعی نبوده است. به هر حال اینها گوشه هایی از دروغ های رهبری اپورتونیست سازمان در آن زمان بود. البته باید تأکید کنم که صرفاً گوشه هایی از شانتاژ های آنها و نه همه آنها بود؛ به خصوص لازم می دانم تأکید کنم که رهبری اپورتونیست سازمان در جزوه پاسخ خود نشان داد که تا چه حد فاقد هر گونه پرنسپب انقلابی است.

پرسش: برای کسانی که در جریان این مذاکرات نبوده اند ضروری است که مسائل مورد اختلاف هر چه بیشتر توضیح داده شود. برای همین اگر باز هم مواردی هست که این مسائل را روشن سازد آن ها را هم بگوئید.

پاسخ: بگذارید تأکید کنم که رفقا و جوانانی که مایلند در جریان ریز مباحثات آن زمان قرار بگیرند بهتر است به اسناد موجود در این زمینه مراجعه کنند. البته اسناد موجود از هر دو طرف ماجرا، چون به هر حال صحبت های من بنا به ماهیت یک گفتگو نمی تواند همه زوایای اختلافات

جریان سیاسی با دیدگاه های مشخص در مقابل آنها قرار گرفته است. با این حال همه جا ما را "گروه اشرف دهقانی" خطاب می کردند که فکر نمی کنم کسی که بر حداقل پرنسپب های سیاسی آگاه باشد چنین برخوردی را برخوردی سیاسی-ایدئولوژیک تصور کند. به این طریق آنها تلاش می کردند مبارزه اپیدئولوژیک بین ما و خودشان را به مبارزه با یک فرد بدل نمایند، روشی که بطور طبیعی به همان مبارزه اپیدئولوژیک لطمه می زد. چون آنها می دانستند یک جریان سیاسی این جزوات و اعلامیه ها را تنظیم، چاپ و توزیع می کند نه یک فرد. همچنین آنها مدعی شدند که ارتباط رفقا اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور بعد از ضربات تیر ماه سال ۵۵ به مدت ۱۸ ماه قطع شد که در همین فاصله مواضع سازمان تغییر کرد. در حالیکه بعد از ضربات تیرماه ۵۵ مرکزیتی که به دنبال آن ضربات شکل گرفت با رفقا اشرف و حرمتی پور تماس گرفت و اتفاقاً آن مرکزیت نبرد خلق شماره ۷ و نشریه بحث درونی دو سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را برای آنها ارسال نمود. متأسفانه اعضای این مرکزیت نیز بعد از چند ماه ضربه خوردند و پس از قطع ارتباط موقت، ارتباط داخل و خارج مجدداً برقرار شد به طوری که مرکزیت آخر که نظرات رفیق مسعود احمدزاده را مردود شمرد و سازمان را پیرو نظرات رفیق بیژن جزئی اعلام نمود، با رفقا اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور در ارتباط قرار داشت. اتفاقاً جزوه "در باره شرایط عینی انقلاب" در برخورد به مطالب مندرج در یک نشریه داخلی که همان مرکزیت برای این رفقا فرستاده بود نوشته شد و به همین خاطر هم بود که بعد از اعلام تغییر خط سازمان توسط آن مرکزیت دو رفیق نامبرده توانستند بلافاصله با بخش آن در جنبش مخالفت خود با نظرات جزئی و با کار غیر دموکراتیک مرکزیت را با نیروهای جنبش در میان بگذارند. بنابراین ادعای قطع ارتباط به مدت ۱۸ ماه نیز دروغ و نادرست بود.

از سوی دیگر وقتی آنها اعتراف می کنند که رفقا اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور به عنوان تنها اعضای بازمانده شورای عالی سازمان بعد از تغییر مواضع سازمان (در آذر سال ۵۶ در نشریه پیام دانشجو شماره ۳) از این امر مطلع شدند، این اعتراف در نفس خود، بیانگر آن است که اپورتونیستها چگونه سانترالیسم دموکراتیک را پایمال منافع حقیر خود ساخته اند. مورد دیگری که لازم است به آن اشاره کنم این واقعیت است که رهبری سازمان در جزوه پاسخ خود مدعی شده بود که رفیق اشرف و یارانش پیشنهادی داده اند مبنی بر اینکه سازمان "همواره دو نظر را بعنوان مواضع خویش در سطح جنبش اعلام کند". یا "مواضع اپیدئولوژیک و سیاسی" ما به مثابه اقلیت درون سازمان "همانند نظر اکثریت در سطح جنبش طرح شود".

پرسش: اینها تجارب ارزشمندی در شناخت اپورتونیسم و رفتارهای اپورتونیستی است که مسلماً نسل جوان از آن در مبارزه علیه دشمن سود خواهد برد. اما در مورد مسئولین وقت آن زمان سازمان چه باید گفت؟

پاسخ: مسلماً از آنچه در اینجا گفته می شود چند دهه گذشته و خیلی ها آن دوره را به چشم دیده و تجربه کرده اند و مردمان مبارز و آگاه به عینه دیده اند که روند آن رویداد ها به کجا کشیده شد. برای نمونه وقتی امروز گفته می شود که باند فرخ نگهدار روابط تنیده ای با کمیته مرکزی حزب توده داشت برای خیلی ها امر روشنی است. اما در آن زمان که موضوع گفتگوی ما در حال حاضر است چنین نبود. امروز شما با خواندن خاطرات فعالین آن زمان به راحتی متوجه می شوید که چه کسانی از طرف این سازمان با چه کسانی از مسئولین حزب

توده نشست و برخاست داشتند و تأثیرات سیاسی و نتایج این مراوده سیاسی به سقوط به چه مردابی ختم شد. اما در آن زمان وقتی که در مصاحبه با رفیق اشرف گفته می شد که برخی از مسئولین آن زمان رفتار های عملی خویش همه آن مبارزات گذشته را نفی می کنند، طرفداران آن زمان سازمان این واقعیت را به عنوان نوعی تهمت تلقی کرده و محکوم می کردند. برای نمونه بعد از انتشار مصاحبه، تعدادی از مسئولین یا هواداران سازمان جزوه ای منتشر کردند تحت عنوان: "نقدی بر اندیشه های رفیق اشرف دهقانی" با امضای "فدائیان ترکمن صحرا". در این جزوه آنها نوشتند که مصاحبه «مسائلی را مطرح می کند که نه می تواند آنرا ثابت کند و نه آنها که با سازمان سر و کار دارند چنین انحرافی را سراغ دارند. مثلاً می گوید "در گفتگو های شخصی و در رفتار های عملی خویش همه آن مبارزات گذشته را نفی می کند"». آیا خلق ایران بر اساس عمل سازمان از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ و قیام بهمن راجع به سازمان قضاوت خواهد کرد یا اینکه بر اساس نقل قول خاله زکی رفیق در مورد "گفتگوهای شخصی" و "رفتار های عملی".

خوب امروز حتی خود اعضای آن باند ضد فدائی انکار نمی کنند که در همان زمان مورد بحث "مبارزات گذشته را نفی" کرده بودند. در همین گفتگو هم من موارد مشخصی از سخنان رهبران آن زمان را نقل کردم

خود می دیدند به قول معروف دیگر خدا را هم بنده نبودند و به راحتی حقوق ما را زیر پا گذاشته و امکان فعالیت در درون سازمان را از ما سلب کردند. در زمانهایی علیه ما تبلیغ می کردند که گویا مسائل تشکیلاتی



و شخصی را طرح می کنیم در حالیکه باید روی مسائل سیاسی ایدئولوژیک متمرکز شد. اما مطالعه مصاحبه با رفیق اشرف و بقیه کتابهایی که این تشکیلات منتشر نموده به روشنی نشان می دهد که این تهمت دروغی بیش نیست و مباحثی که ما طرح کرده ایم تماماً مباحث ایدئولوژیک می باشد. اتفاقاً بر عکس، از نظر ما در زمینه ایدئولوژیک، یک سازمان کمونیستی نباید چیزی برای پنهان کردن داشته باشد و چنین مسائلی مخفی کاری ندارد بلکه مسائل ایدئولوژیک همواره باید علنی باشد. در تجربه هم نشان داده شده که آنهایی که از مبارزه علنی ایدئولوژیک شانه خالی می کنند ریگی در کفش دارند. چه تجربه سازمان چریکها در زمان شاه و چه در زمان سلطه جابرانه جمهوری اسلامی نشان داده که عدم توجه به مبارزه ایدئولوژیک چه ضربات کشنده ای به یک جریان مبارزاتی وارد ساخته است.

واقعاً یک لحظه فکر کنید اگر مبارزه ایدئولوژیک در سازمان چریکهای فدائی خلق در همان دوره شاه به شکلی درست جاری بود آیا مرکزیت اپورتونیست قادر می شد با صدور یک اعلامیه شاید بهتر باشد بگویم یک "فتوا" آنهم در نازل ترین شکلش کل تئوری سازمان را تغییر داده و یکباره از مسعود به بیژن تغییر ریل دهد؟ و سپس با تسهیل شرایط مبارزه در دوران انقلاب بدون هر گونه مبارزه ایدئولوژیکی سازشکاری های خود با جمهوری اسلامی را در سایه اتوریته ایجاد شده برای بیژن و با نام او توجیه نماید؟ نظرات بیژنی که بعداً باز هم بدون مبارزه ایدئولوژیک کنار گذاشته شد.

واقعیت، نظرات آنها کاملاً متضاد با نظرات اولیه سازمان ما بود و به همین دلیل هم نمی شد از تکامل نظرات صحبت کرد. به واقع دیدگاه های آنها با نظرات حزب توده انطباق داشت و تفاوت قابل ملاحظه ای با نظرات توده ای ها نداشت. نگاهی به آنچه اینها در رد تئوری های اولیه سازمان می گفتند و دلائل و استدلال های آنها روشن می کرد که موردی نیست که قبل از آنها کمیته مرکزی خائن حزب توده نگفته باشد. البته بحث فقط بر سر نظرات هم نیست. واقعیت این است که باند فرخ نگهدار در سازمان بعد از قیام روابط تنیده ای با کمیته مرکزی حزب توده داشت. امروز دیگر در خاطرات کسانی که در آن زمان در سازمان فدائی و یا حزب توده نقشی داشتند گوشه های گوناگونی از این روابط بر ملا شده است. از سوی دیگر بر کسی پوشیده نیست که باند حاکم بر سازمان بعداً تا حد وحدت کامل و ادغام با این حزب مردم فروش هم

پیش رفتند. همه این واقعیات نشاندهنده آن است که اختلاف ما با رهبری آن زمان سازمان در حقیقت بر سر دفاع یا خیانت به آرمانهای طبقه کارگر بود. نیازی به تأکید نیست که سیر رویداد ها نشان داد چه کسانی به آرمانهای طبقه کارگر پشت کرده و تا حد پابوسی ارتجاع حاکم پیش رفتند و چه کسانی به آن آرمان ها همچنان وفادار ماندند.

پرسش: با واقعیاتی که توضیح دادید مشخص است که مرکزیت آن سازمان تمایلی به حضور خط رفیق احمدزاده و حامیان در سازمان نداشتند. اما این پرسش مطرح است پس چرا همیشه آنها در تلاش بودند که جدائی از آن سازمان را به گردن شما بیندازند؟ آیا این هم ناشی از همان "رفتار اپورتونیستی" است که ذکر کردید؟

پاسخ: فکر نمی کنم پاسخ به این پرسش به توضیح زیادی نیاز داشته باشد. واقعاً رفتار اپورتونیستی را در اینجا هم می توان دید. آنها درست با آگاهی از تمایل طیف هواداران سازمان برای حفظ وحدت و جلوگیری از انشقاق، برایشان راحت تر بود با طرح یک سری مسائل تشکیلاتی و غیره این جدائی را به گردن ما بیندازند تا دستان آلوده خودشان را بشورند و شانه از زیر بار مسئولیت خالی کنند. از همان آغاز رهبران آن زمان سازمان همه جا تبلیغ می کردند که اینها (یعنی طرفداران خط رفیق احمدزاده) برخوردشان نفاق افکنانه می باشد. در حالیکه اتفاقاً ما بدیهی ترین حقوق دموکراتیک اعضا را طلب می کردیم و این آنها بودند که چون قدرت را در دست

مبارزات کارگران را برای ۴۰ ساعت کار در هفته و یا آزادی اتحادیه های کارگری هدایت کنیم." طرح چنین نظراتی در طیف به اصطلاح هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که همواره تأکید کرده بود که روبنای سرمایه داری وابسته الزاما دیکتاتوری است و دیکتاتوری بورژوازی وابسته هرگز امکان ایجاد اتحادیه و حزب به کارگران نمی دهد، آشکارا نشان می داد که افراد و اندیشه های توده ای ها در طیف هواداران جا باز کرده است. به راستی مگر این توده ای ها نبودند که از دیکتاتوری لجام گسیخته شاه هم انتظار دموکراسی داشتند و با وقاحت ویژه خویش این خواست ابلهانه را با افتخار مطرح می کردند. از سوی دیگر وجود چنین کسانی به عنوان هوادار سازمان با اشاعه چنین نظراتی بیانگر آن بود که مرکزیت سازمان چنان در اپورتونیسیم خویش غوطه ور است که کافی است کسانی به پشتیبانی از وی برخیزند تا با زیر پا گذاشتن همه اصول پذیرای چنان هوادارانی باشد و از آنها حمایت کند. این حقایق، تصویری واقعی از ماهیت آن سازمان و چالشهای پیشروی چریکهای فدایی خلق در آن زمان را به نمایش می گذارند.

(ادامه دارد)

را "نقل قول خاله زنکی" نامیدن که امروز با گذشت زمان همه ابعادش با همه زشتی و تلخی اش به روشنی در مقابل همگان قرار گرفته، تنها بیانگر آن است که نویسندگان آن پاسخ چه شیوه برخورد نازلی با مخالفین خود داشتند و چگونه برای باند منخط حاکم بر سازمان در طی طریق اپورتونیسیم و خیانت، جاده صاف کردند.

مورد دیگری که مایلیم در اینجا روی آن تأکید کنیم این واقعیت می باشد که ما در عمل شاهد نفوذ نیرو های حزب خائن توده در طیف هواداران بودیم که البته شناخت آنها برای هواداران سازمان امر ساده ای نبود. برای نمونه پس از انتشار "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" شاهد نقدی بودیم بر این مصاحبه از سوی "سرخه روجا" به مثابه نشریه هواداران سازمان در مازندران.

نویسندگان این به اصطلاح نقد در این نشریه مدعی بودند که: "مبارزه برای آزادی تشکیل اتحادیه ها و احزاب سیاسی، حتما نباید از کانال سرنگونی بورژوازی بگذرد، چه بسا سالها حاکمیت بورژوازی وابسته بر قرار باشد و ما مثلا

که درست در تائید همین موضوع می باشد. متأسفانه باید زمان می گذشت تا چنین کسانی به چشم خود ببینند که نباید رهبری آن زمان سازمان یعنی امثال فرخ نگهدار ها، جمشید طاهری پورها و ماشالله فتاپورها را "بر اساس عمل سازمان از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۵۷ و قیام بهمن" قضاوت نمود. بلکه آنها را باید بر اساس عملکرد خودشان مورد سنجش قرار داد. چون افراد این باند اکثراً هیچ رابطه ای با آن مبارزات و ارزشها و سنت ها و تئوری انقلابی راهنمای چریکها در زمان شکل گیری اش نداشتند. باید کمی زمان می گذشت تا به اصطلاح "فدائیان ترکمن صحرا" که چنین جزوه ای را به نامشان منتشر کرده بودند خود به چشم خویش می دیدند که چگونه رهبران آن سازمان به مبارزات خلق ترکمن خیانت کردند و خون رهبران اعدام شده این خلق را به منظره ای تلویزیونی فروختند. می بایست این اعمال ضد انقلابی را می دیدند تا دریابند که آنچه در مصاحبه گفته شد "نقل قول خاله زنکی" (در اینجا به ماهیت این اظهار نظر زن ستیزانه نمی پردازم) نبود بلکه واقعیتهای دردناک بود و آن واقعیت دردناک

گزارشی از تظاهرات در دفاع از اعتصاب کارگران در ایران



در ادامه موج اعتراضات و حرکات حمایتی نیروهای مردمی و آزادیخواه در خارج کشور به منظور پشتیبانی از اعتصابات گسترده کارگران در ایران و مطالبات برحقشان، روز شنبه ۱۷ جولای ۲۰۲۱ در شهر لندن انگلستان تظاهراتی در مقابل سفارت رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی بر پا شد که در آن ده ها تن از ایرانیان آزادیخواه و نیروهای مبارز و مخالف رژیم شرکت کردند.

جمعیت در طول تظاهرات با شعارهای کوبنده به زبانهای فارسی و انگلیسی، توجه عابرین و رانندگان وسایط نقلیه در این منطقه را به موضوع تظاهرات و خواستههای تظاهر کنندگان جلب می کردند. برخی از شعارهای تظاهر کنندگان به شرح زیر بود: "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، "از کارگران اعتصابی در ایران دفاع کنید"، "زنده باد مبارزات کارگران ایران"، "جمهوری اسلامی، حکومت شکنجه، حکومت ضد زن، حکومت مذهبی، نابود باید گردد"، "کارگر زندانی آزاد باید گردد"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد"، "جمهوری اسلامی نوکر غارتگران، دشمن زحمتکشان، نابود باید گردد"، "زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم"، "جمهوری اسلامی مرگت فرا رسیده" و

در جریان این تظاهرات، سخنرانی های متعددی به زبانهای فارسی و انگلیسی در حمایت از کارگران به پا خاسته ایران و مطالبات بر حق آنان و همچنین در محکومیت جنایات جمهوری اسلامی علیه کارگران و زحمتکشان و خلقهای تحت ستم صورت گرفت. سخنرانان علاوه بر توضیح وضعیت کارگران اعتصابی، به اعتراضات روزهای اخیر خلق عرب که در شهرهای متعددی از خوزستان، علیه شرایط فاجعه بار حاکم بر زندگی شان و از جمله نبود آب آشامیدنی به پا خاسته و با مزدوران حکومت درگیر شده اند نیز اشاره کرده و سرکوب وحشیانه آنها توسط نیروهای سرکوب رژیم را محکوم کردند. بسیاری از عابریان و رانندگان وسایط نقلیه که از محل گذر می کردند، با شنیدن شعارهای تظاهر کنندگان، با اهداف آنان ابراز همبستگی می کردند. به طور نمونه یک دوجرخه سوار انگلیسی با دیدن تظاهرات و آرمها و بنرهای تظاهر کنندگان و گوش دادن به سخنرانی های آنان در مورد خواستهها و ضرورت حمایت از کارگران محروم ایران، در محل توقف کرد و برای تظاهر کنندگان و اهداف آنان آرزوی موفقیت نمود و اظهار داشت که در مبارزه با ظلم و ستم و نظام سرمایه داری "همه مردم ستمدیده در یک جبهه هستند". این تظاهرات از ساعت یک بعد از ظهر شروع و در ساعت سه بعد از ظهر با موفقیت خاتمه یافت. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در انگلستان از زمره نیروهای فراخوان دهنده این تظاهرات بودند و در جریان این حرکت، تعدادی از اعلامیه های سازمان در حمایت از کارگران اعتصابی را پخش کردند.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم و کارگر ستیز جمهوری اسلامی!
زنده باد مبارزات کارگران ایران برای نان، کار، مسکن، آزادی و استقلال!

زنده باد انقلاب! پیروز باد سوسیالیسم!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در انگلستان - ۲۶ تیر ۱۴۰۰ برابر با ۱۷ جولای ۲۰۲۱

واقعیت این است که اعمال و سلطه‌ی دیکتاتوری در ایران ذاتی و جزئی جدایی‌ناپذیر از نظام سرمایه‌داری وابسته و سلطه‌ی امپریالیستی بر جامعه‌ی ما می‌باشد و اساسا سرمایه‌داری وابسته بدون احاطه و انورپته‌ی مستقیم و مستبدانه‌ی دولت بر جامعه؛ بدون دیکتاتوری ممکن نیست. البته باید توجه داشت که در اینجا این "دیکتاتوری"ست که الزامی‌ست نه "دیکتانور"ها. هم از اینروست که دیکتانورها می‌آیند و می‌روند اما در ماهیت رژیم سیاسی، در هستی و ماهیت دیکتاتوری تغییری حاصل نمی‌شود. به عبارت دیگر، حفظ این نظام منوط به اعمال دیکتانورسیست، اما بقا و استمرار دیکتانوری به معنای حفظ و ابقاء دیکتانورها به هر قیمت، نیست. رضا خان میرپنج به همان سادگی که از یک قلدر محلی به شخص اول مملکت ارتقاء می‌یابد، به همان سادگی نیز از مقام شاه‌ی عزل می‌گردد(۱) و با خواری از مملکت تبعید می‌شود. و همان دست‌ها که او را بر مسند نشانده و از مسند عزل نموده بود، بجای او پسرش را بر تخت سلطنت می‌نشانند. چندی بعد، همو نیز— با آنهمه دیدیه و کبکیه و آنهمه ادای قدرتی— وقتی که قادر به ادامه‌ی وضع موجود و فرونشاندن خشم فروخورده‌ی توده‌ها نمی‌شود و کلیت نظام در مخاطره قرار می‌گیرد، به سرنوشت آن "پدر بی پدر"(۲) دچار می‌شود و بدنبال آن، یک "بی پدر" دیگری جایش را پُر می‌کند. براستی عجیب نیست که دیکتانورهای ددمنشی که هر صدای حق طلبانه‌ای را در گلو خفه می‌کنند و در برابر توده‌ها شمشیر از رو می‌بندند، در برابر اربابان خود چه آسان، چه مؤدبانه از تخت شاه‌ی پایین می‌آیند؟! اینجاست که باید ماهیت حقیقی این دیکتانوری را شناخت

«شرکای خارجی» این بورژوازی گویا مستقل که البته نام ظاهری وابسته را با خود حمل می‌کند، پائین می‌آورد. این برداشت را وی در جمله‌ای چنین بیان می‌کند: "صنایع وابسته برای رشد خود از طریق شرکای خارجی به بازارهای منطقه یا جهان دست می‌یابند" (تأکید از نویسنده این مقاله).

در دستگاه فکری جزئی، وابستگی به این نحو و تا این حد توضیح داده می‌شود. در حالی که عوامل برشمرده— که بخشی از واقعیت‌ها می‌باشند— از جمله مکانیسم‌های سلطه امپریالیسم بر جامعه ایران هستند و بورژوازی وابسته در این امر نه شریک و همکار امپریالیسم بلکه صرفاً نقش تابع و عامل برای اجرای سیاست‌های امپریالیستی را داشته و دارد. مثلاً بر خلاف آنچه جزئی می‌گوید، این "تکیه سیستم بر اقتصاد یک پایه" نیست که به عنوان یک عامل باعث وابستگی اقتصاد ایران به امپریالیسم گشته بلکه اقتصاد یک پایه خود حاصل سلطه امپریالیسم و یکی از راه‌های تحت سلطه‌ی خود نگاه داشتن مردم ما از طرف امپریالیسم بوده است. از اینروست که می‌گوییم جزئی به جنگ اشکال می‌برد نه جوهر امور. برای مثال، اگر به زعم جزئی این طور فرض کنیم که بورژوازی ملی ایران "اقتصاد یک پایه" را بنیان گذاشته، آیا تولید یک محصول عمده در یک کشور ("اقتصاد یک پایه") بطور اتوماتیک مساویست با وابستگی؟ یا خیر این برقراری مناسبات سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم است که تولید یک محصول عمده را به بلای جان آن ملت تبدیل می‌کند؟! آیا باید علیه سلطه‌ی مناسبات امپریالیستی بر این صنعت (نفت) جنگید، یا باید اساساً به جنگ استخراج یا صادرات آن رفت که گویا عاملی بر وابستگی اقتصاد ایران به امپریالیست‌هاست؟!

اگر توده‌ها بر سرنوشت خود حاکم می‌بودند، اگر توده‌ها قدرت را در دست می‌داشتند، آنگاه استخراج و فروش نفت، و تولید یک محصول عمده بخودی خود هرگز نمی‌توانست عاملی برای وابستگی باشد. یک حاکمیت مردمی و مستقل در سرزمینی که به هر علت اقتصادش به تولید یک محصول منحصر گردیده است می‌تواند درآمد حاصل از فروش آنرا صرف بهبود شرایط کار و معیشت مردم نموده و در عین حال برنامه‌های اقتصادی جدیدی را در دستور کار قرار داده و خود را بتدریج از محدودیت‌های این شکل از تولید برهاند. اگر غیر از این فکر کنیم، اساساً باید مبارزه برای استقلال را واهی بدانیم و کنار بگذاریم. پس این نه تولید تک محصولی بخودی خود، بلکه تولید در شرایط حاکمیت سلطه‌ی امپریالیستیست که عامل ادبار و وابستگی جامعه‌ی ماست. اما تحلیل جزئی چون در سطح جاریست، از اصل غافل می‌ماند. این ایراد اصلی اسلوب

جزئی روند بسط و نفوذ مناسبات سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را آنگونه توضیح می‌دهد که گویی این روندیست طبیعی که در یکجا بورژوازی کلاسیک از دل آن بیرون می‌جهد و جایی دیگر بورژوازی کمپرادور. این نیز بیانگر آن است که جزئی از منشاء بورژوازی کمپرادور که همانا نفوذ امپریالیسم بر جامعه ایران می‌باشد بی‌اطلاع بود.

بورژوازی وابسته در نظر جزئی "زنبور عسل" سخت کوشی را می‌ماند که برای بالا بردن سهم خودش از شیرهی گیاه (یعنی شیرهی جان زحمتکشان) بطور خودانگیخته و ذاتی عملاً باغ امپریالیست‌ها را هم آباد می‌کند. و لذا، به زعم جزئی:

"این خصلت به امپریالیست‌ها امکان می‌دهد که بدون درد سر روابط نو استعماری را در اینجا جایگزین روابط کهنه استعماری سازند."

این شیوه‌ی برخورد به مناسبات میان بورژوازی وابسته و بورژوازی امپریالیستی در سرتاسر تحلیل‌های اقتصادی-سیاسی جزئی ادامه می‌یابد هرچند که بموازات آن از اهمیت و نقش اساسی امپریالیسم نیز بطور همزمان سخن رانده می‌شود. به واقع او حقیقت را وارونه توضیح می‌دهد. چرا که در واقعیت امر این امپریالیسم است که جهت حرکت سرمایه در ایران و چگونگی فعالیت سرمایه‌داران وابسته را تعیین می‌کند و نه بالعکس. و لذا این امپریالیسم است که از استثمار و "مکیدن شیرهی جان زحمتکشان" بیشترین سود را می‌برد و از قیل وجود اوست که سهمی نیز نصیب بورژوازی وابسته می‌گردد.

"شرکای خارجی" یا امپریالیست‌های سلطه گر؟

در ادامه این بحث، جزئی برای توضیح مکانیسم‌های وابستگی در چهارچوب مناسبات نو استعماری به ۴ عامل اشاره می‌کند:

- ۱- "تکیه سیستم بر اقتصاد یکپایه"
- ۲- "وابستگی صنعتی"
- ۳- "سرمایه‌گذاری سنگین خارجی"
- ۴- "کنترل بازار خارجی".

جزئی در اینجا اگرچه به واقعیات رجوع می‌کند ولی باز در توضیح آنها در سطح متوقف می‌شود. او این عوامل یا «مکانیسم»ها را طوری مطرح می‌کند و طوری توضیح می‌دهد که عمق مطلب را روشن نمی‌سازد. در سیمانی که جزئی از بورژوازی کمپرادور ترسیم می‌کند، او تاجرپیشه‌ایست هوسباز و پُر اشتها که در نقش دلال ظاهر شده و هم خودش می‌خورد و هم جیب انحصارات امپریالیستی را پُر می‌کند. با چنین تصویریست که او نقش سلطه امپریالیست‌ها در ایران را در حد

خود را در زمینه‌های متنوع گسترش" دهد.

به این ترتیب در اینجا هم معلوم می‌شود که کلمات "وابسته" و "کمپرادور" در نزد جزئی بار واقعی خود را حمل نمی‌کنند و می‌بینیم که با حذف کلمه‌ی وابسته و کمپرادور از جملات جزئی تغییری در مفهومی که وی می‌خواهد القاء کند به وجود نمی‌آید. در نتیجه ما در برخورد جزئی به امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور با مجموعه مناسباتی روبرو هستیم که مبنای آن نه سلطه‌ی یکی بر دیگری، بلکه نوعی همکاریست، نوعی تقسیم کار، نوعی بده بستان بین دو نیروی مستقل است که در ارتباط با هم قرار گرفته‌اند. همانطور که می‌بینیم در اینجا نیز برخورد جزئی به جامعه‌ی ایران، برخوردی ژورنالیستی-دانشگاهی به جهان تحت سلطه و سلطه‌ی امپریالیستیست. در واقع، در دستگاه فکری جزئی، مناسبات وابستگی نهایتاً از مرز روابط علت و معلولی فراتر نمی‌روند، و همین رابطه‌ی علت و معلولی نیز گاهی با وارونه توضیح داده می‌شود یا اساساً نادیده گرفته می‌شود.

حاکمیت بورژوازی بوروکرات،

حاصل مناسبات امپریالیستی

جزئی رشد بورژوازی بوروکرات در ایران ناشی از ضعف تاریخی خود بورژوازی ایران معرفی می‌کند. ظاهراً در اینجا منظور از بورژوازی ایران همان بورژوازی ملی است و بورژوازی بوروکرات موجود نیز وابسته به امپریالیسم می‌باشد که البته جزئی چیزی در این مورد به خواننده نمی‌گوید. باید گفت اگرچه ضعف تاریخی بورژوازی ایران واقعیتیست مسلم، اما رشد بورژوازی بوروکرات را بخودی‌خود توضیح نمی‌دهد. باید دید که با وجود ضعف تاریخی بورژوازی ایران، این کدام طبقه‌ی اجتماعی، و این کدام مناسبات اقتصادیست که پایه‌های حاکمیت بورژوازی بوروکرات بر آن تکیه دارد و امکان حاکمیت‌اش را مادیت می‌بخشد؟ و حقیقت امر آن است که این مناسبات همانا مناسبات امپریالیستی حاکم بر جامعه‌ی ماست. بنابر این، رشد بورژوازی بوروکرات صرفاً بخاطر ضعف تاریخی بورژوازی خود ایران نیست بلکه عامل تعیین‌کننده در اینجا از ضرورت حیاتی تسلط دولت بر کلیه‌ی امور در جامعه؛ از ضرورت تمرکز و کنترل قدرت در چهارچوب مناسبات امپریالیستی و در یک کلام از ضرورت دیکتاتوری جهت تأمین و تضمین منافع امپریالیسم ناشی میشود.

او همچنین می‌نویسد:

"ضعف تاریخی بورژوازی باعث شده است که سرمایه‌های دولتی و در رابطه با آن قشر بوروکرات کمپرادور در سیستم نقش عمده‌ای داشته باشد. به این ترتیب در اینجا ما بجای بورژوازی کلاسیک با بورژوازی کمپرادور روبرو هستیم".

استدلال جزئی در مورد مرحله انقلاب در ایران
از طرف دیگر، ما با این عدم دقت و ناروشنی دیگر در بیان جزئی روبرو هستیم که:

"...جامعه ما در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمی‌گیرد و خصلت رهایی‌بخش انقلاب، آن را نهایتاً در مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای قرار می‌دهد."

آخر این چه نوع مارکسیسمی است که استدلال و بیانی بهتر و جز این ندارد که: "چون رهایی‌بخش است" پس "سوسیالیستی نیست".

رهائی‌بخش است انقلابی دمکراتیک و توده‌ای است؟! گویی که انقلاب سوسیالیستی را نمی‌توان ماهیتاً انقلابی رهایی‌بخش دانست! آیا انقلاب سوسیالیستی—بواسطه بسیج اقشار مختلف خرده‌بورژوازی علیه بورژوازی امپریالیستی—انقلابی حقیقتاً دمکراتیک و نیز توده‌ای نیست؟ انقلاب سوسیالیستی دمکراتیک‌ترین و توده‌ای‌ترین نوع یک انقلاب و دمکراسی اجتماعی‌ست، چگونه می‌توان با چنین استدلالی مرحله‌ی انقلاب را روشن کرد؟ اینها برخی از سردرگمی‌های دستگاه فکری جزئی است که البته بیش از این نیاز به تشریح ندارد.

این سردرگمی و این بیان الکن و مبهم، به نظر من، از التقاطی‌گری فلسفی در دستگاه فکری جزئی نشأت می‌گیرد. گاه چنین بنظر می‌رسد که جزئی سعی دارد به زبانی سخن بگوید که با آن مانوس نیست، (۳) همانطور که قبلاً گفته شد، تعاریف، معانی، واژه‌ها، مضامین، ترمها، مقولات شناخته‌شده‌ی اقتصادی، سیاسی و فلسفی به محض استفاده در دستگاه فکری جزئی، مفهوم و کاربرد رایج و متعارف خود را از دست می‌دهند. این امر در سرتاسر کتاب جزئی مشاهده می‌شود.

حال نگاهی بیاندازیم به طرح و توضیح همین امور از سوی رفیق احمدزاده.

احمدزاده ضمن اشاره به تحولات عینی در ساختار اقتصادی-سیاسی جامعه‌ی ایران، و توضیح تاریخی نفوذ امپریالیسم در ایران و تشریح تأثیرات آن در ساختار اقتصادی-سیاسی جامعه، در ارتباط با مرحله‌ی انقلاب در ایران، می‌نویسد:

"مسئله مرحله انقلاب را نیز باید با توجه به این خصوصیات حل کرد. با استقرار و بسط سلطه امپریالیستی، نخست تقسیم قدرت سیاسی میان فنودالیسم و امپریالیسم و سپس تبدیل فنودالیسم به فنودالیسم وابسته و بالاخره نابودی فنودالیسم. بورژوازی ملی هنوز رشد نکرده، تحت فشار سرمایه خارجی، ضعیف شده، امکان تشکیل طبقاتی را از دست می‌دهد و بالاخره به تدریج از میان می‌رود. بدین ترتیب بورژوازی ملی نمی‌تواند یک نیروی مستقل سیاسی را تشکیل دهد.

خطای اساسی در دستگاه فکری جزئی که در ابتدای این نوشته بدان اشاره شد در اینجا باز بروز پیدا می‌کند. جزئی بواسطه‌ی عینی گرایی مکانیکی‌اش، اجزاء تشکیل‌دهنده‌ی یک ارگانیسم واحد (بورژوازی امپریالیستی و وابستگان‌اش) را همچون اجزائی مجرد که بطور مستقل و داوطلبانه در جوار هم قرار گرفته و با هم همسو شده‌اند در نظر می‌گیرد. او رابطه‌ی ارگانیک موجود میان این دو جزء را درک نمی‌کند و لذا ماهیت این رابطه را نیز بدرستی نمی‌شناسد و نمی‌شناساند. چرا که آنها در دستگاه فکری جزئی همچون عناصری قائم‌به‌ذات در نظر پدیدار می‌گردند که در ارتباطی مکانیکی با هم قرار گرفته و در مجرای این رابطه، یکی به دیگری وابستگی یافته است. در دستگاه فکری جزئی این "وابستگی" ماهیت و ظرفیتی مکانیکی دارد. به همین دلیل، او از مشاهده‌ی این رابطه بمثابه رابطه‌ی ارگانیک ناتوان است و لذا رابطه و نقش تبعی بورژوازی وابسته نسبت به بورژوازی امپریالیستی عملاً در تحلیل او غایب و یا کمرنگ و صرفاً لفظی‌ست. از اینروست که او در اینجا برای گفتن این واقعیت که در شرایط حاکمیت سرمایه‌داری وابسته، تضاد کار و سرمایه از مجرای مناسبات امپریالیستی عمل می‌کند و بعبارتی تحت‌الشعاع این مناسبات قرار دارد با ناشی‌گری بیان می‌کند که:

"در سیستم سرمایه‌داری وابسته، تضاد اساسی سیستم، تضاد کار با سرمایه به طور مطلق نیست".

بکارگیری واژه‌ی "مطلق" در اینجا درست از درک مکانیکی جزئی از مقولات ناشی می‌شود. او قادر نیست هر دو را در یک مجموعه‌ی واحد و ارگانیک؛ یعنی همچون یک ارگانیسم ببیند و بدرستی بفهمد، پس از واژه‌ی "مطلق" استفاده می‌کند تا به زعم خود نشان دهد که هم این است و هم آن؛ یعنی هم تضاد کار و سرمایه وجود دارد و هم خلق و امپریالیسم. هر دو با هم، البته در واقعیت امر نیز باید تأکید کرد که بله، هم این است و هم آن، منتها به معنای دیالکتیکی آن. هنگامی که تئوری مبارزه‌ی مسلحانه از "تضاد خلق و امپریالیسم" به عنوان "تضاد اصلی" جامعه‌ی ما صحبت می‌کند منظورش کنمان وجود تضاد کار و سرمایه بعنوان اساس تضاد یا تضاد اساسی در نظام سرمایه‌داری نیست. چرا که تضاد اساسی در نظام سرمایه‌داری—صرف نظر از وابسته بودن یا امپریالیستی بودن آن—همچنان تضاد کار و سرمایه است و در واقع، با برقراری مناسبات امپریالیستی، این تضاد منتفی نمی‌گردد بلکه تحت‌الشعاع تضاد اصلی حاکم بر جامعه قرار می‌گیرد و یعنی اینکه در چهارچوب آن و از طریق آن عمل می‌کند. اینطور می‌توان مطلب را توضیح داد نه اینکه بیاییم بگوییم همه‌اش هم این نیست بلکه آن هم هست.

جزئی است. و دقیقاً همین ندیدن امپریالیسم در ایران به مثابه دشمن اصلی توده‌ها و عامل اصلی فقر و فلاکت و دیکتاتوری در جامعه ما بود که جزئی را به آنجا رساند که مبارزه با "دیکتاتوری فردی شاه" را استراتژی مبارزه مردم ایران خواند و اعلام کرد که به جای شعار "مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش"، باید شعار "مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش" را داد.

برخورد جزئی با سه "عامل" یا "مکانیسم" دیگر وابستگی نیز که مطرح نموده به همین ترتیب وارونه است. در واقع، اینها بیش از آنکه عامل وابستگی باشند معلول آنند. و اگر علت را به درستی بشناسیم و آنرا حل کنیم خواهیم دید که هر چهار مورد مفهوم خود را از دست می‌دهند. درآمد نفت می‌توانست—و هم امروز نیز می‌تواند—صرف عمران و سعادت جامعه گردد، سرمایه‌گذاری صنعتی فراهم آورد، صنایع سنگین را بر پا سازد، و بالاخره آنکه با تقویت بنیه‌ی اقتصادی کشور بطور کلی، و با اهداف از پیش تعیین‌شده در بازارهای جهانی حضور یابد. اینهمه البته با مبارزه برای قطع قطعی سلطه امپریالیسم در ایران حاصل می‌شود و اگر جز این می‌بود آنوقت منطق و لزوم مبارزه برای رهایی از سلطه‌ی امپریالیسم و کسب استقلال بی‌معنا می‌شد. بنابر این، باید گفت که جزئی فقط معلول‌ها را به ما نشان می‌دهد نه چیزی بیشتر.

درک جزئی از "تضاد کار با سرمایه"

جزئی پس از آن که به گمان خود ساختار جامعه را توضیح داده اکنون سعی می‌کند تا مثلاً بر مبنای مناسبات سرمایه‌داری وابسته و "نقش تعیین‌کننده‌ی" امپریالیسم در این مناسبات، هم صفوف نیروهای طبقاتی متخاصم را مشخص نموده، و هم از این طریق، مرحله‌ی انقلاب را توضیح دهد. او می‌نویسد:

"...خلق ما و از جمله طبقه کارگر تنها در برابر «بورژوازی» قرار ندارد و با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور—هر دو به عنوان عوامل استثمارگر—روبروست. همچنین نه تنها زحمتکشان و آنها که در زیر سلطه استثمار خارجی و داخلی قرار دارند بلکه بقایای بورژوازی ملی که اساساً در بخش بورژوازی کوچک به حیات رو به نابودی خود ادامه می‌دهد، در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب، در سیستم سرمایه‌داری وابسته تضاد اساسی سیستم تضاد کار با سرمایه بطور مطلق نیست بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است. هم از این جاست که جامعه ما در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمی‌گیرد و خصلت رهایی‌بخش انقلاب آن را نهایتاً در مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای قرار می‌دهد."

در اینجا این بخش از نقد نظرات جزئی را پایان می دهیم. اما باید تأکید کنم که این به معنای پایان نقد نظرات جزئی نیست بلکه به واقع سرآغازی بر آن می باشد. با امید به این که سه فصل منتشر شده از این نقد روشنی بخش نظرات نادرست و انحراف از مارکسیسم جزئی بوده باشد.

الف. بهرنگ

تیر ۱۴۰۰ - ۱۶ جون ۲۰۲۱

توضیحات:

۱- انقضای تاریخ مصرف این مردک قلدر واقعا جالب و آموزنده است. خبر عزل او را اربابان انگلیسی‌اش اینگونه به وی ابلاغ می‌کنند: "ممکن است اعلیحضرت لطفاً از سلطنت کناره‌گیری کرده و تخت را به پسر ارشد و ولیعهد واگذار نمایند؟ ما نسبت به ولیعهد نظر مساعدی داریم و از سلطنت‌اش حمایت خواهیم کرد. مبادا اعلیحضرت تصور کنند که راه‌حل دیگری وجود دارد."

۲- اشاره به شعر معروف میرزاده عشقی. ۳- نگاهی به ادبیات جزئی قبل و بعد از تدوین تئوری مبارزه‌ی مسلحانه از سوی رفیق احمدزاده، تغییر محسوسی را در آثار جزئی نشان می‌دهد. جزئی که از او—پیش از ظهور چریکهای فدایی خلق ایران—هیچ اثر تئوریکی راجع به چرایی و چگونگی مبارزه‌ی مسلحانه در دست نیست، بعد از انتشار نظرات رفیق احمدزاده ظرف سه سال چندین کتاب و جزوه به بیرون از زندان روانه می‌کند و ناگهان "پدر معنوی آن" لقب می‌گیرد. غیر واقعی نیست اگر بگوییم که جزئی بسیاری از موضوعاتی که در اثر رفیق احمدزاده مطرح شده را به نوعی بازنویسی کرده و هر آنچه را فهمیده یا نفهمیده، خوشش آمده یا نپسندیده را به سبک خودش و با نگاه خودش ویراسته و عرضه کرده است.

۴- مسعود احمدزاده، مبارزه‌ی مسلحانه؛ هم استراتژی، هم تاکتیک.

۵- همان مرجع.

و این امر که هرگونه بقاء روابط سرمایه‌داری به تدریج موجب برقراری پیوندهای نزدیک با امپریالیسم و سپس تحت سلطه او قرار گرفتن است، دست به دست هم داده، نطفه انقلاب سوسیالیستی را در بطن انقلاب بورژوا-دمکراتیک نوین و در جریان رشد آن ایجاد کرده و خیلی زود می‌پروراند...".

همانطور که می‌بینیم، در اینجا، هم تکلیف بورژوازی ملی در جامعه‌ی ما بروشنی معلوم می‌گردد، و هم اینکه چرا انقلاب در ایران—در عین حال که نیازمند رهبری پرولتاریاست—انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی نیست. و یا اینکه، اگرچه هدف اولیه‌ی انقلاب در ایران نابودی مالکیت خصوصی بورژوازی نیست اما در عین حال، در این انقلاب هیچ عنصری در درون صف خلق نیز به غیر از طبقه‌ی کارگر شایسته‌ی رهبری و هدایت جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی نیست و اوست که "می‌تواند و باید رهبری جنبش ضد امپریالیستی را بر عهده بگیرد". (۴) پس در اینجا، هم جهت‌گیری انقلابی این جنبش بطور روشن بیان شده و هم ظرفیت عینی و آنی آن. در این دیدگاه، هیچ توهم و ناروشنی در ماهیت تاریخی بورژوازی در انقلاب بورژوا-دمکراتیک طراز نوین وجود ندارد و بطور صریح اعلام می‌شود که: "هرگونه بقاء روابط سرمایه‌داری به تدریج موجب برقراری پیوندهای نزدیک با امپریالیسم و سپس تحت سلطه او قرار گرفتن است". (۵) در این دیدگاه، اگر انقلاب، انقلاب بورژوا-دمکراتیک طراز نوین قلمداد می‌گردد بدین معناست که وظایف تاریخی انجام‌نشده و یا ناتمام بورژوازی ایران در تکامل جامعه از فئودالیسم به سرمایه‌داری، اکنون و در این انقلاب دمکراتیک، تحت رهبری طبقه‌ی کارگر و در روند طولانی خود انقلاب متحقق می‌گردد. اینجا نه "بورژوازی ملی" بلکه طبقه‌ی کارگر و رهبری اوست که راهنمای انقلاب است.

از طرفی مبارزه با سلطه امپریالیستی، یعنی سرمایه جهانی، عناصری از مبارزه با خود سرمایه را در بر دارد. و از طرف دیگر این مبارزه محتاج بسیج وسیع توده‌ها است. به این دلیل عناصری از یک انقلاب سوسیالیستی نیز در بطن این مبارزه ضدامپریالیستی متولد شده و در جریان مبارزه شروع به رشد می‌کنند...".

رفیق احمدزاده سپس مرحله‌ی انقلاب را با ترسیم سیمای واقعی نیروهای طبقاتی دخیل در آن و با تشریح ظرفیت‌های عینی و تاریخی آنها، چنین توضیح می‌دهد:

"بورژوازی ملی به این دلیل که ماهیتاً نمی‌تواند در چنین مبارزه‌ای پیگیر باشد، و به دلیل شرایط تاریخی وجودش و پیوندهایش با سرمایه خارجی، در بسیج توده‌ها مردد و ناتوان است. دهقانان نیز به دلایل شرایط مادی تولید خود هیچگاه نمی‌توانند یک نیروی مستقل سیاسی را تشکیل دهند. و بدین ترتیب یا باید تحت رهبری پرولتاریا قرار گیرند و یا خود را به بورژوازی بسپارند. تنها نیروئی که باقی می‌ماند پرولتاریا است. پرولتاریا اگر چه از لحاظ کمی ضعیف است، اما از لحاظ کیفی و امکان تشکل بسیار قدرتمند است. پرولتاریا بعنوان پیگیرترین دشمن سلطه امپریالیستی و فئودالی، و با اتکا به تئوری بین‌المللی مارکسیسم-لنینیسم می‌تواند و باید رهبری جنبش ضدامپریالیستی را بر عهده بگیرد. در اینجااست که تفاهاتهای اساسی انقلاب بورژوا-دمکراتیک طراز نوین با انقلابهای بورژوائی کلاسیک آشکار می‌شود. گرچه هدف عاجل چنین انقلابی قطع سلطه امپریالیستی و نابودی فئودالیسم است، و هدف عاجل آن نابودی مالکیت خصوصی بورژوائی نیست، اما خصلت ضدامپریالیستی مبارزه، بسیج توده‌ها، رهبری پرولتری مبارزه

"استوارتر از همیشه!" ننگ بر خائنان و سازشکاران اکثریتی!

۴۰ سال از آنروز گذشت. ۴۰ سال از روزی گذشت که جریان اکثریت و سردمداران آن با نگارش و انتشار نوشته ضمیمه بار دیگر به پابوسی آشکار جمهوری اسلامی رفته و نوکری خود به این حاکمیت ضدخلق و وابسته به امپریالیسم را در راه به خاک و خون کشاندن بهترین فرزندان خلقهای ما به نمایش گذاشتند.

نوشته را بخوانید. ۴۰ سال از آنروز گذشته و آنروز ۴۰ روز از به خاک و خون کشیدن بسیاری از مبارزان در خیابانها گذشته بود و ببینید که این کاسه لیسان سرمایه با چه وقاحتی فریاد خیانت و خیانت دست سلف نامبارک خود حزب توده و رهبران خائن آن را از پشت بسته‌اند.

به راستی آیا پلیدتر و خائن‌تر از این جنایتکاران در تاریخ ایران سراغ دارید؟

نگ اکثریت و خائنانی چون نگهدار و فناپور تنها با مرگ آنان تا حدی پاک می‌شود. فراموش نمی‌کنیم و نمی‌بخشیم.

۱۰ تیرماه ۱۴۰۰

نادر ثانی



بعد از جنگ جهانی دوم با تشویق امپریالیسم انگلیس و به خصوص امپریالیسم آمریکا و صهیونیست ها از سراسر جهان مهاجرت یهودیان به فلسطین سرعت بیشتری بخود گرفت. در ۹ آوریل ۱۹۴۸ سازمان تروریستی و نژادپرست "ایرگون" به رهبری مناحیم بگین- یکی از مسئولین سابق دولت اسرائیل- به روستای "دیراسین" حمله کرده و بیش از ۲۵۰ نفر از ساکنان این روستا را قتل عام نمودند که نیمی از قربانیان این جنایت فجیع از زنان و کودکان بی گناه بودند. این جنایت به قصد ایجاد وحشت در میان مردم فلسطین صورت گرفت تا آنها را مجبور به ترک سرزمین خود بکند. با انجام چنین جنایت هائی از روز ۹ آوریل تا روز اعلام موجودیت رژیم اشغالگر اسرائیل یعنی ۴ مه ۱۹۴۸ بیش از ۳۰۰ هزار نفر از ساکنان سرزمین فلسطین به کشورهای عربی گریختند.

از کشتارهای دسته جمعی دیگر اسرائیلی ها در فلسطین میتوان از کشتار ایکریت در سال (۱۹۵۳) عکا ژوئن (۱۹۵۶) کفرقاسم (۱۹۶۳) نام برد که در تمامی این جنایات فجیع و ضد بشری امپریالیست های آمریکا و انگلیس وسیعا به حمایت و پشتیبانی از دولت صهیونیستی اسرائیل پرداختند. بعد از کشتارهای سالهای یاد شده حدود یک میلیون فلسطینی از مجموع یک میلیون و نهصد هزار فلسطینی ساکن مناطق اشغالی، آواره گردیدند. آنان در نوار غزه، اردن، لبنان، سوریه، مصر، عراق در کمپ های پناهندگی اسکان داده شدند.

در سال ۱۹۶۷ در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل دولت صهیونیستی اسرائیل نه تنها خاک فلسطین بلکه بخش هائی از سرزمین های کشورهای عربی را نیز به اشغال خود در آورد. البته به رغم این پیروزی در نبرد الکرامه از نیرو های جنگنده فلسطینی شکست سختی خورد، شکستی که به رسوائی بزرگی برای تبلیغات دولت اسرائیل مبنی بر شکست ناپذیر بودن ارتش اسرائیل بدل شد. از تشکیل الفتح در ۱۹۶۴ و سپس پیروزی نبرد الکرامه در ۱۹۶۷ به تدریج سازمانهای فلسطینی گسترش یافتند و سازمان هایی مانند "سازمان آزادیبخش فلسطین" و "جبهه خلق برای آزادی فلسطین" بوجود آمد و باعث پیوستن هزاران جوان عرب به این سازمانها گردید.

بنابراین با گسترش مبارزه علیه دولت اسرائیل، امپریالیسم آمریکا و صهیونیست ها با طرح "دکترین نیکسون" عربها را به جنگ عربها کشاندن و برای شکست دادن جنبش انقلابی فلسطین از مرتجعین عرب مانند ملک حسین پادشاه سابق اردن، یکی از چهره های مطلوب شان برای طرح "دکترین نیکسون" استفاده کردند. ملک حسین با ارتش تجهیز شده از سوی آمریکا و با کمک و پشتیبانی مستشاران

صهیونیسم و خلق فلسطین



این بار نیز بیرون راندن تعدادی از خانواده های فلسطینی از محله شیخ جراح در بیت المقدس و اسکان دادن مهاجران اسرائیلی به جای آنها دلیل اصلی حمله ددمنشانه آنان به فلسطینی های تحت ستم در نوار غزه بود که خود این تصمیم مغایر با قرارداد سال ۱۹۵۶ بین اسرائیل و دولت اردن میباشد. مقامات اسرائیلی مدعی آنند که زمین هائی که فلسطینی ها خانه های خود را بر روی آنها ساخته اند، متعلق به یهودیانی میباشد که در قرن نوزدهم آن زمین ها را خریده اند. در حالی که در مشاجرات پیشین، آن زمین ها توسط سازمان ملل در اختیار این خانواده ها قرار داده شده است. از سوی دیگر این ادعا در شرایطی مطرح می شود که دولت صهیونیستی اسرائیل به زور جنگ و کشتار مردم فلسطین و با حمایت امپریالیست های جنایتکار بیش از ۷۰ سال است که سرزمین فلسطین را اشغال نموده و مردم فلسطین را مجبور به ترک سرزمین و خانه و کاشانه خود کرده است، جنایتی که سبب شده ملت فلسطین امروز به عنوان یک ملت بدون سرزمین آواره کشورهای دیگر شود.

از نظر تاریخی زمانیکه "اعلامیه بالفور" بوسیله امپریالیسم انگلیس نوشته شد و "آژانس یهود" تشکیل گردید، مهاجرت یهودیان با پوشش قانونی به فلسطین تشدید شد. به طور منطقی این امر با اعتراضات و مخالفت های شدید ساکنین فلسطین چه مسلمان بودند و چه مسیحی مواجه گردید و با این که آن اعتراضات به شکل مسالمت آمیز علیه سیاست های انگلستان صورت می گرفت، در تابستان سال ۱۹۲۹ سربازان انگلیس و صهیونیست ها با گلوله های جنگی به معترضین تیراندازی کرده و بیش از ۳۵۰ نفر از فلسطینی ها را قتل عام و صدها نفر را زخمی و تعداد بیشمار را دستگیر و روانه زندانهای قرون وسطایی خود کردند.

اگر از تو درباره غزه پرسیدند
بگو به آنها

در آنجا شهیدی است

که شهیدی را حمل می کند

و شهیدی

از وی عکس میگیرد

و شهیدی

او را بدرقه می کند

و شهیدی بر وی نماز می خواند (۱)

محمود درویش شاعر و نویسنده

فلسطین

(۱) حمزه ناصر ۱۱ ساله دیروز برای

کشته شدن پدرش گریه میکرد امروز

ما برای کشته شدن حمزه.....

حملات اخیر ارتش جنایتکار اسرائیل به توده های فلسطینی و بمباران وحشیانه خانه و کاشانه آنها که منجر به خاک و خون کشیدن زنان و کودکان و مردمان بی دفاع فلسطین گشت، صفحه خونین دیگری بر تاریخ سراسر کشتار و جنایت دولت اسرائیل و اربابان امپریالیست و حامیان صهیونیستش بر علیه مردم فلسطین افزود.

دولت صهیونیستی اسرائیل در ادامه جنایات و کشتارهای ددمنشانه اش، دلیل تهاجم و کشتار انسانهای بی گناه اخیر خود در نوار غزه را "موشک پرانی" گروه حماس و دیگر جریانات ارتجاعی اسلامی- که آنها را وابسته به رژیم جمهوری اسلامی می داند- اعلام کرد. اما این دولت اولاً نگفت که بمباران کردن خانه و کاشانه زحمتکشان غیر نظامی در غزه چه ارتباطی به ادعای مبارزه با گروه ضد انقلابی حماس و دیگر جریانات اسلامی دارد و ثانیاً این امر غیر قابل انکار است که حمله وحشیانه اخیر ارتش سرکوبگر اسرائیل در ادامه سیاست های ضد مردمی، نسل کشی و باز پس گیری خانه و کاشانه توده های زحمتکش فلسطین صورت گرفت که با موشک پرانی حماس آن را توجیه نمود.

در نظر گرفتن کشتار مردم غیر نظامی بی دفاع مشخص می شود که منظورشان از دقت چه می باشد. آری، مناطق مورد حمله دولت اسرائیل به درستی و با دقت انتخاب می شوند. آنها ساختمانهای مسکونی، بیمارستانها و غیره را که مردم بی گناه در حین بمباران وحشیانه ارتش اسرائیل، به این مکانها پناه می برند را انتخاب!! می کنند و شکارچیان انسان، دقیقا همان محل های انتخاب شده را هدف خود قرار میدهند.

سالهاست که دولتهای سرمایه داری، بخصوص در آمریکا و اروپا برای پشتیبانی از جنایات اسرائیل عملکرد های وحشیانه اسرائیل را "دفاع از خود" جلوه داده و به بهانه اینکه برای اسرائیل "حق دفاع" قایل می باشند به توجیه جنایات این رژیم اشغالگر می پردازند. اما این حق دفاع در واقع به مفهوم تداوم حق تجاوز و اشغال برای اسرائیل میباشد. بر این اساس امروز شعارهای مشمئز کننده ای مانند حق دفاع، حفظ امنیت منطقه، صلح و غیره، تنها خشم و نفرت هر چه بیشتر مردم جهان را علیه صهیونیسم فزونی می بخشد.

در خاتمه باید تاکید نمود که سالهاست که اسرائیل با حمایت و پشتیبانی صهیونیست ها و امپریالیست های جنایتکار، با تجاوز به سرزمین فلسطین و اشغال آن وبا قتل عام خلق فلسطین ضمن نقض آشکار حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین سلطه ددمنشانه خود را بر آنان تحمیل کرده است. بنابراین تنها راه تحقق حق تعیین سر نوشت خلق فلسطین مبارزه قاطع و بی چون و چرا علیه سلطه امپریالیسم و صهیونیسم در خاک فلسطین میباشد و مبارزات انقلابی خلق فلسطین تحت یک رهبری انقلابی، یکی از عوامل موثر و تعیین کننده در این راه است. در همین رابطه و در چنین شرایطی وظیفه تمام نیروهای واقعا انقلابی و آزادیخواه میباشد که با تمام قوا، جنایات همیشگی و کنونی دولت اسرائیل و تداوم نسل کشی مردم رنج دیده ولی آزاده فلسطین را محکوم و چهره جنایتکارانه و فریکارانه قدرتهای امپریالیستی مانند آمریکا و اروپا را در عرصه جهانی افشاء سازند، قدرتهائی که با توسل به سازمان ملل و نهادهای وابسته به این نهاد و با توسل به یاوه گویی هائی مانند حق "دفاع از خود" دولت اسرائیل زنجیر های اسارت خلق فلسطین را محکم نموده و می نمایند.

**پیروز باد مبارزات خلق فلسطین
برای آزادی**

**نگ و نفرت بر دولت اشغالگر اسرائیل
مرگ بر امپریالیستها و صهیونیستها،
این متجاوزین به حقوق مردم
فلسطین**

اکبر نوروزی- خرداد ۱۴۰۰

**های ضد ملی، ضد جنبش های
آزادبخش و ضد سوسیالیسم سود
فراوانی برده و می برند.** این واقعیت ها که به طور خلاصه به آنها اشاره شد تاریخ جنایات و اشغال سرزمین فلسطین توسط صهیونیست ها و اربابان امپریالیستی اشان بر علیه خلق فلسطین میباشد.

حملات کنونی اسرائیل به غزه و کشتار مردم بی گناه فلسطین همچون گذشته تهاجم یک نیروی سرکوبگر و اشغالگر به مردم فلسطین و نسل کشی آنان میباشد. به همین دلیل هم دولت اسرائیل خود بارزترین جلوه ارتجاع و بزرگترین منبع تهدید امنیت و سرکوب مردم تحت ستم منطقه بوده و می باشد. این دولت جنایتکار و اشغالگر همواره توسط امپریالیستها و به خصوص امپریالیسم آمریکا پشتیبانی شده است تا بتواند با دست باز سیاست های ارتجاعی خود را علیه مردم فلسطین و کل توده های تحت ستم منطقه خاورمیانه پیش ببرد.

**شکی نیست که حماس هم یک
نیروی ارتجاعی اسلامی است که
خود دولت اسرائیل در بوجود آوردن
آن به عنوان نیرویی در مقابل
"حکومت خود گردان فلسطین" در
غزه و نوار عربی در زمانی که یاسر
عرفات و سازمان آزادبخش
فلسطین در راس آن بودند، نقش
داشته و این جریان ارتجاعی
همانطور که مردم ایران و جهان
سالهاست شاهد آن هستند، تا حدی
تحت حمایت و پشتیبانی رژیم
جمهوری اسلامی میباشد. جریان
ارتجاعی حماس در سال ۲۰۰۶ در
نوار غزه به قدرت رسید و در این
منطقه به نیروی مسلط بدل شد.
بر همین مینا است که دولت اسرائیل
اهداف جنایتکارانه خود در منطقه را
با بهانه های گوناگون در رابطه با
حماس پیش می برد. دولت اسرائیل
همچنین از جریانات ارتجاعی دیگری مانند
جهاد اسلامی، حزب الله و غیره جهت
پیشبرد سیاستهای ضد مردمی خود سود
برده و به این بهانه می کوشد تا مبارزات
ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی
مردم منطقه را به انحراف بکشاند. واقعیت
تلخ این است که دولت اسرائیل همانطور
که به آن اشاره گردید با دستاویزهای
گوناگون چون موشک پرانی حماس و
گروههای ارتجاعی و وابسته دیگر، زنان،
کودکان، نوجوانان، مردان و دیگر اقشار
زحمتکش و کارگر فلسطین را مورد حمله
و تجاوز و قتل قرار میدهد و با ادعای اینکه
گروه حماس از خانه های مردم موشک
پرتاب می کند بیمارستانها، مدارس،
ساختمانهای مسکونی، مراکز درمانی،
آموزشی و غیره را به آتش و خون می
کشاند. با این همه آنها این ادعای مضحک
را هم دارند که گویا مناطق مورد حمله
خود را به دقت انتخاب می کنند که البته با**

امریکایی به محاصره اردوگاههای
فلسطینی دست زد. در جریان این
محاصره و در طی دو روز کشتار و جنایت
ضد بشری بوسیله ارتش اردن، بیش از ۵
هزار نفر از نیروهای مبارز و آواره را به قتل
رساند. از دیگر کشتارهای جنایتکارانه
دشمنان مردم فلسطین میتوان به کشتار
اردوگاههای "صبرا و شتیلا" که توسط
فلانتهای لبنان و با حمایت ارتش اسرائیل
رخ داد، اشاره کرد. فلانتهای لبنان در
عصر روز ۱۶ سپتامبر ۱۹۸۲ با محاصره
کامل اردوگاه پناهندگان "صبرا و شتیلا" به
آن یورش برده و تا صبح روز شنبه ۱۸
سپتامبر به وحشیانه ترین شکل، بیش از
۲۵۰۰ نفر از آوارگان فلسطینی و لبنانی را
به قتل رساندند.

مزدوران فلانتر پس از رسیدن به اردوگاه ها
شروع به قتل عام ساکنان اردو گاه ها
کردند. این کشتارها حتی در شب نیز با
روشن کردن محوطه اردوگاه توسط
اسرائیلی ها ادامه داشت. آنان به زور وارد
خانه های مردم می شدند و فلسطینی
های در خواب را به رگبار می بستند. در
این مورد "وجنات زین عبدالطیف" یکی از
جان بدربرندگان این جنایت می گوید: "روز
جمعه به بیمارستان غزه پناه بردم و آنها
صبح شنبه ما را محاصره کردند و
فلسطینی ها را که شامل زنان و کودکان
نیز می شدند از دیگران جدا کرده و به یک
ورزشگاه بردند و در چاله هایی که بر اثر
بمباران حفر شده بود، انداخته و گفتند،
همه دراز بکشند سپس بر روی همه آتش
گشودند و در آخر با سه بولدوزر بر روی
آنها چه زنده و چه مرده خاک ریختند".

یکی دیگر از جنایاتی که درحق مردم
فلسطین صورت گرفته کشتار دست
جمعی فلسطینیان در تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۷۶
در تل زعتر در لبنان به دست مسیحیان
فلانتر وابسته به اسرائیل بود که در جریان
آن ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰ فلسطینی کشته
شدند.

**آری واقعیت این است که صهیونیسم
یک جریان ناسیونالیستی متعصب و
ارتجاعی است که به ایدئولوژی
رسمی دولت تجاوزگر اسرائیل بدل
گردیده است و متعلق به بورژوازی
یهود میباشد. این جریان طی سالیان
درازی که شاهد آن هستیم اهداف
خود را تحریک کردن احساسات
ناسیونالیستی و تعصب های ملی
زیر پرچم صهیونیسم با مبارزه علیه
نیروهای مترقی قرار داده و به حربه
ای در خدمت محافل ارتجاعی و
امپریالیستی تبدیل گردیده است.
صهیونیست ها، بورژوازی یهود را با
محافل انحصاری آمریکا و دیگر
کشورهای امپریالیستی ادغام کرده
اند. قدرتهای امپریالیستی از
صهیونیسم که محتوای اصلی آن
شوینیسم جنگ طلبانه و ضد
کمونیسم میباشد تاکنون در توطئه**

جنسی نیز همیشه زنان را مقصر جلوه می‌دهند.

از طرف دیگر حکومت عامدانه در مورد مسائل جنسی در دوران تحصیل هیچگونه آگاهی رسانی نمی‌کند. برعکس آنها بسیار سازمان‌دهی شده جوانان را به انجام روابط خارج از عرف سوق می‌دهند. در این بین به دلیل عدم حمایت قانون و همچنین مهم‌تر از آن عدم پذیرش جامعه، باز هم این زنان هستند که متضرر می‌شوند و انگ هرزگی و بی بند و باری به آنها زده می‌شود. این‌جاست که زنانی که با این مسایل مواجه می‌شوند یا به صورت واقعی به سمت هرزگی کشیده می‌شوند و یا تا پایان عمر در انزوا و ناراحتی زندگی می‌کنند. البته مقصر جلوه دادن زنان از طرف حکومتیان به این موارد ختم نمی‌شود. مثلاً کسی مواضع مسئولین حکومتی را در جریان اسید پاشی به زنان در اصفهان فراموش نکرده است که به جای کسی که اسید به صورت زنان پاشیده بود، خود زنان را مقصر جلوه دادند که گویا شکل پوشش آنها مناسب نبود. طبعاً در چنین جامعه‌ای با چنین تفکر و قوانین نانوشته‌ای که در وجود بخشی از افراد آن جامعه نهادینه شده، عملاً زندگی کردن را آن‌چنان دشوار می‌کند که گاه زنان برای خلاصی از این فشارها به خودکشی روی می‌آورند.

با توجه به این که فرهنگ حاکم بر جامعه ما طبق گفته مارکس، فرهنگ طبقه حاکم بر جامعه است، در فیلم‌ها و سریال‌هایی که در صدا و سیما جمهوری اسلامی ساخته شده و از تلویزیون پخش می‌شوند، کوشش در تقویت فرهنگ زن ستیزی و اشاعه فرهنگ مردسالاری به وضوح دیده می‌شود. در چنین اوضاعی حتی اگر زنانی هم به توانایی‌های خود واقف‌اند و تسلیم فرهنگ مرد سالاری نمی‌شوند و یا آن دسته از زنان که بر اثر جبر حاکمه مجبور به مقابله با ستم مضاعف علیه خود هستند و می‌توانند خود را بالا کشیده و بر مشکلات فائق آیند، در فرهنگ حاکم این کار آنها نه با خودشان به عنوان یک زن بلکه به عنوان مرد ارزش گذاری می‌شود. جمله‌هایی چون "او مانند یک مرد است"، "مانند یک مرد کار می‌کند" و غیره بیانگر آن است که توانایی او را با واقعیت‌های وجودی خودش نمی‌سنجند. در واقع به این‌گونه نه تنها از او تجلیل نمی‌کنند، بلکه تاکید می‌کنند که همه این صفات‌های خوب را از جنس برتر به عاریه گرفته‌اند. تازه این موارد بدون در نظر گرفتن مسایل و مشکلات مادی که نقش و تاثیر بسیار بزرگی در زندگی زنان دارد مطرح شده است. حال در نظر بگیرید که یک زن در چنین جامعه‌ای، دست به گریبان مشکلات اقتصادی و معیشتی هم باشد. داستان مشکلات مادی به ویژه در

ادامه در صفحه ۲۳

قوانین اسلامی، ستمی مضاعف بر حق و حقوق زنان!



حیات و هستی‌اش تحت مالکیت به زعم آنان جنس برتر (مرد) می‌باشد، این طور القاء می‌شود که گویا زن لزومی به داشتن حقوق مساوی با مرد ندارد. از نظر اقتصادی تکیه‌گاه مالی اکثریت مطلق زنان همواره وابسته به وجود یک مرد است؛ خواه پدر او باشد و یا همسر. اگر همسر یک زن راضی باشد او می‌تواند کار کند و درآمدش را برای خود نگه دارد و الا زن برای خانه‌داری و تربیت فرزندان زاده شده و مرد او وظیفه‌ی تامین مالی او را دارد اما آن‌گونه که صلاح بدانند؛ در نتیجه زیر سلطه رژیم جمهوری اسلامی استقلال مالی و اقتصادی برای یک زن رویایی دست‌نیافتنی است.

در جامعه ما ستم بر زنان در تمام عرصه‌های اقتصادی اجتماعی فرهنگی و سیاسی برجسته و قابل مشاهده است. صرف نظر از مرد نابرابر و شرایط بدتر استثمار برای زنان کارگر و زحمتکش در مقایسه با مردان، زنان امروز ایران به طور کلی از چندین جهت دیگر نیز تحت ستم قرار گرفته‌اند. یکی از موارد برجسته این امر در رابطه با قتل زنان به دست افراد خانواده خود از پدر و برادر گرفته تا همسر و یا ولی دم می‌باشد که آنرا قتل‌های ناموسی نام نهاده‌اند. سلطه فرهنگ مردسالاری در خانواده که توسط رژیم حاکم آگاهانه تقویت می‌شود، همانطور که به وفور در اخبار دیده و شنیده می‌شود باعث چنان قتل‌هایی می‌گردد. همچنین خشونت‌های کلامی و آزار و اذیت‌های جسمانی و حتی جنسی هم در رابطه با زنان در محیط خانه و هم در فضای بیرون از خانه چه در محل کار و مهمانی و یا خیابان، پارک و غیره صورت می‌گیرد. اما در جامعه زن ستیز ایران، زنان از نظر جنسی هم از کوچک‌ترین امنیتی برخوردار نیستند. تازه دستگاه‌های حکومتی در موارد سو استفاده‌های

زنان در ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی در شرایط دردناکی بسر می‌برند. تقریباً در هیچ حوزه‌ای از زندگی نیست که آنها با ظلم و ستم آشکار مواجه نباشند. به همین دلیل هم مساله ستم بر زنان در کشور ما یک مساله کاملاً ملموس است که در بطن جامعه تحت سلطه ما نهادینه شده است.

در جامعه ایران در حال حاضر زن ستیزی ناشی از ذات درونی حاکمیت نظام سرمایه‌داری وابسته و مناسبات ارتجاعی آن می‌باشد، نظامی که در جهت حفظ منافع طبقه سرمایه‌دار حاکم تنظیم شده است. ستم اقتصادی-اجتماعی به زنان به دلیل این که زنان نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند در عین حال ستمی بر خانواده آنان و از این طریق ستم بر کل جامعه می‌باشد.

در جامعه ما تبعیض سازمان‌یافته‌ای که توسط سیستم سرمایه‌داری بر زنان تحمیل می‌شود، به ویژه در مورد زنان طبقه کارگر و زحمتکش بسیار شدیدتر است. در جامعه ایران تحت نام مذهب، سنت و رسومات مردسالارانه چنان ستم‌های آشکاری علیه زنان اعمال می‌شود که انکار ناپذیر می‌باشد و موجب می‌شود که زن در جامعه نه تنها از حقوق برابر با مردان برخوردار نباشد بلکه این امر به صورت امری کاملاً عادی و مرسوم نادیده گرفته شده و حقوقش پایمال شود. واضح است که در چنین جامعه‌ای هم نهاد یا ارگانی برای رسیدگی به ستم‌ها و تبعیض‌هایی که به زنان اعمال می‌شود بطور واقع وجود نداشته باشد.

در نظام زن ستیز جمهوری اسلامی تبعیض علیه زنان و حقوق نابرابر آنان با مردان با الهام گرفتن از قوانین اسلامی، مشروع جلوه داده شده و با آن توجیه می‌شود. در این نظام با تاکید بر اینکه زن همیشه به عنوان یک عضو وابسته که

قوانین اسلامی، ستمی مضاعف بر حق زنان

از صفحه ۲۲

مورد زنان کارگر و زحمتکش این‌جا خود غمنامه دیگریست. با یک نگاه سر انگشتی به آمار و افشاگریهایی که همین چند وقت اخیر توسط یک حرکت خودجوش توسط زنان در جامعه ایران صورت گرفت، زنانی که اتفاقاً اکثراً از طبقه خرده بورژوازی مرفه بوده و تقریباً همه آنها دارای تحصیلات دانشگاهی بودند، مشخص شد که تعداد بسیار بالایی از زنان در محیط کار و در چهارچوب روابط کاری، بعضاً توسط همکاران و کارفرمایان خود دچار آزارهای جنسی شده‌اند. اکثر کسانی که این کمپین را به راه انداخته بودند به پشتوانه طبقه‌ای که به آن تعلق دارند توانسته بودند که از آن شغل یا محیط خارج شوند و شغلی دیگر و یا همان شغل خود را در محیطی دیگر پیدا کنند. اما این مساله در مورد زنان طبقه کارگر و زنان خانواده‌های متوسط به پایین از زمین تا آسمان متفاوت است. مساله پیدا کردن شغل و در آمد داشتن برای امرار معاش برای این زنان آن هم با توجه به هزینه‌های سرسام آور و بسیار بالا شرایط متفاوت و دردناکی برای این زنان به وجود آورده است. مشخصاً شرایط ظالمانه‌ای که به زنان سرپرست خانواده تحمیل شده و به طور کلی برای خانواده‌های بی بضاعت، زندگی را بسیار دشوارتر نمود و به جهنمی تبدیل کرده است.

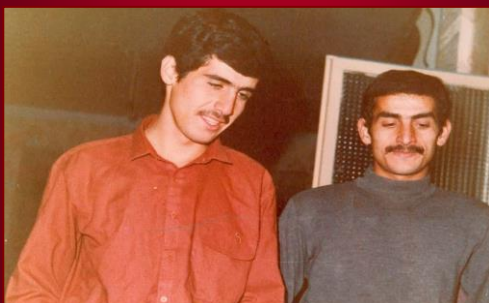
آنچه که مسلم است نابرابری اجتماعی، جنسیتی، حقوقی، معیشتی و فقدان آزادی واقعیاتی است که بر زنان ایران تحمیل شده است. بر زنانی که طی خیزش‌های اخیر که در ایران اتفاق افتاد بار دیگر حضور بسیار پررنگ و تاثیرگذار و البته برابر خود با مردان را به همگان ثابت کردند. زنان آگاهی که علیرغم تمام این فشارها و نابرابری‌ها امروز به حقوق خود آگاهند و برای رسیدن به آن در کنار مردان مبارزه می‌کنند.

بدون شک اجباری بودن حجاب و ممانعت از شرکت زنان در استادیوم‌های ورزشی و تماشای مسابقات به نوبه خود نقض حقوق زن می باشد. اینها از حقوق اولیه و ضروری زنان هستند. اما شاهدیم که نیروهای می کوشند از یک طرف مشکلات و از طرف دیگر مطالبات زنان ایران را به چنین مسائلی تقلیل دهند و مساله اصلی یعنی کسب برابری حقوقی مرد و زن در تمام عرصه های زندگی را به حاشیه ببرند. چنین نیروهائی همان هائی هستند که دغدغه حفظ نظام کنونی البته با رنگ و بویی دیگر را دارند. تلاشهای چنین نیروهائی در صورت موفقیت جز به انحراف کشاندن مسیر مبارزات زنان نتیجه دیگری در بر نخواهند داشت.

آساره پویان، تیر ماه ۱۴۰۰

تسلیت

مطلع شدیم که خانم افسانه راجی، خواهر رفقای شهید فرزین و فرشید راجی اخیراً درگذشته است. "پیام فدایی"، در گذشت افسانه راجی را به بازماندگان و عزیزان او تسلیت می گوید.



لندن: گزارش کوتاهی از تظاهرات در حمایت از

کارگران اعتصابی



روز شنبه سوم جولای برابر با ۱۲ تیر ماه ۱۴۰۰، تظاهراتی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن بر گزارشد که با استقبال ایرانیان مبارز و نیروهای سیاسی در این کشور مواجه شد. این تظاهرات در حمایت از اعتصاب کارگران نفت و پتروشیمی و گاز سازمان داده شده بود که نزدیک به دو هفته است برای تحقق بدیهی ترین مطالبات خود در اعتصاب بسر می برند. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در انگلستان یکی از فراخوان دهندگان این آکسیون بودند که در فراخوان خود از ایرانیان مبارز و آزادیخواه خواسته بودند با شعار "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" و "کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد" به این حرکت پیوسته و از خواستهها و مطالبات بر حق کارگران برای تحقق شعار "نان، کار، مسکن و آزادی" دفاع کنند.

این حرکت راس ساعت یک بعد از ظهر شروع شد و محل آکسیون با بنر ها و پرچم های نیرو های شرکت کننده تزئین شده بود. در طول این حرکت شعارهایی به زبان انگلیسی و فارسی سر داده شد که توجه عابرین و رانندگانی که از منطقه عبور می کردند را جلب و آنها حمایت خود از خواستهها و مبارزات تظاهرکنندگان را با به صدا درآوردن بوق اتوموبیلهای خود اعلام می کردند. علاوه بر شعارهای نابودی جمهوری اسلامی، شعارهایی نظیر "زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم"، "کارگر، دانشجو، اتحاد اتحاد"، "مرگ بر خامنه ای، مرگ بر ریسی"، "مرگ بر حکومت ضد زن"، "مرگ بر حکومت مذهبی"، "از اعتصاب کارگران حمایت کنید" و ... سر داده می شد. همچنین در فواصل بین شعار دادن ها تعدادی از شرکت کنندگان در این آکسیون در صورت حمایت از کارگران ایران که در سخت ترین شرایط به اعتصاب بر خاسته اند، صحبت کردند و برخا در مورد ضرورت کمک مالی به کارگران اعتصابی نکاتی را متذکر شدند.

در دو ساعتی که این حرکت ادامه داشت فریاد "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "کارگر زندانی آزاد باید گردد" لحظه ای از بلندگو قطع نمی شد. تظاهرات در حمایت از کارگران اعتصابی، یک حرکت مبارزاتی موفق و گامی کوچک در پاسخ به ضرورت حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران، بویژه کارگران اعتصابی در ده ها واحد صنعتی در ایران از طرف نیروهای سیاسی در خارج کشور بود.

درد بر کارگران مبارز و آگاه ایران!

پیروز باد اعتصاب سراسری کارگران نفت و گاز

و پتروشیمی!

جمهوری اسلامی دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران،

نابود باید گردد!

پیروز باد رزم دلاورانه طبقه کارگر ایران علیه

سرمایه داران خارجی و داخلی!

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در انگلستان

۱۲ تیر ۱۴۰۰ برابر با ۳ جولای ۲۰۲۱

جمهوری اسلامی علیه کارگران، تشدید غارت و چپاول دسترنج آنها توسط کارفرمایان و شرکتهای پیمانکاری را محکوم نموده و تاکید داشتند که جمهوری اسلامی از مبارزات طبقه کارگر سخت به وحشت افتاده است.

در ادامه این سخنرانی ها رفیق نادر ثانی از فعالین چریکهای فدائی خلق در سوئد در رابطه با شرایط ملتبه جامعه ایران و اعتصاب کارگران نفت و پتروشیمی و گاز به زبان سوئدی سخنرانی کرد و صحبت های او با استقبال حاضرین مواجه شد. سخنران ضمن توضیح وضعیت وحشتناک اقتصادی و فقر شدید در میان کارگران و ستمدیدگان ایران که باعث می شود هر روز افشار بیشتری به این مبارزات به پیوندند بر ضرورت گسترش مبارزه کارگران علیه نظام سرمایه داری تاکید نموده و گفت که این مبارزه با مبارزه برای بوجود آوردن سوسیالیسم در یک راستا می باشند. سخنران سپس تاکید نمود که جمهوری اسلامی دیگر نمی تواند از تاثیرات مبارزات کارگران نفس راحتی بکشد. سخنران در جمع بندی حرفهایش تاکید نمود که کارگران دارند در می یابند که هیچ راهی به جز مبارزه مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی مقابلشان باقی نمانده است. این سخنرانی با شعار "زنده باد سوسیالیسم ، نابود باد کاپیتالیسم" پایان یافت.

در طول این تظاهرات شعار هائی همچون "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "کارگر نفت ما: همبستگی، اتحاد علیه سرمایه دار"، "پیروز باد اعتصاب کارگران" و ... از سوی تظاهرکنندگان سر داده شد.

فعالین چریکهای فدائی خلق در سوئد یکی از جریانات فراخوان دهندگان این حرکت بودند و در جریان این آکسیون نشریه پیام فدائی و ماهنامه کارگری و کتاب جدید رفیق اشرف به نام "شکل گیری چریکهای فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی" را توزیع نمودند. در جریان این حرکت، رهگذران از بنر ها و آرم سازمان عکس گرفته و یک جوان افغانستانی با دیدن تصاویر درج شده بر بنر های سازمان مطرح می نمود که این امپریالیسم آمریکاست که عامل اصلی بدبختی ها و مظالم و جنایات موجود در ایران و افغانستان می باشد.

پیروز باد مبارزات کارگران ایران!

**جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باد گردد!
نابود باد کاپیتالیسم! پیروز باد سوسیالیسم!**

**سازمان هواداران چریکهای فدائی خلق ایران در سوئد-
استکهلم**

۲۰ تیر ۱۴۰۰ برابر با یازده جولای ۲۰۲۱

سوئد: آکسیون در حمایت از اعتصابات دلیرانه کارگران ایران!



روز جمعه ۹ جولای میدان "سرگل" شهر استکهلم شاهد تظاهرات بیش از ۹۰ نفر از ایرانیان چپ و آزادیخواه بود که در دفاع از اعتصاب سراسری کارگران پیمانکاری نفت، پتروشیمی و گاز این حرکت حمایتی را شکل داده بودند. در این آکسیون علاوه بر نیروهای چپ و کمونیست ایرانی شماری از رفقای چپ شیلی و گروه هایی از جوانان کمونیست سوئد و تعدادی از آزادیخواهان افغانستانی نیز شرکت داشتند. این حرکت از ساعت چهار و نیم بعد از ظهر شروع و تا ساعت شش ادامه داشت.

محل تظاهرات با بنر ها و پرچم های شرکت کنندگان تزئین شده بود و در طول تظاهرات تعدادی از شرکت کنندگان در دفاع از مبارزات و اعتصاب کارگران و محکوم کردن سیاستهای سرکوبگرانه و ضد کارگری جمهوری اسلامی سخنرانی کردند. بیشتر این سخنرانی ها که به زبان فارسی بود، سخنرانان ضمن حمایت از اعتصاب کارگران، مطالبی را علیه سیاست نئولیبرالیسم و شرکتهای پیمانکاری صحبت بیان کردند. همچنین برخی از رفقای چپ سوئد در دفاع از اعتصاب کارگران نفت صحبت کرده و همبستگی خود را با کارگران اعتصابی اعلام کردند. رفقای چپ سوئد همچنین تاکید کردند که بر اساس اطلاعات آنها در واقع هیچ قانونی بر شرایط کار و معیشت کارگران ایران حاکم نیست و آنها حتی از حق داشتن تشکل های مستقل صنفی خود نیز محروم می باشند. سخنران های سوئدی ضمن محکوم کردن سیاست تعرض و سرکوب

آدرس پست الکترونیک

E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان

Siahkal Fadayee

کانال تلگرام

@BazrhayeMandegar

اینستاگرام

BazrhayeMandegar2

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

**BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND**

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!